



تأملاتی نظری و تاریخی در علل و انگیزه‌های پیدایش جریان آقای منتظری (۱۲)

## پروژه خاطرات و تیشه‌های تاجر و تقدس‌مآبی

### بر ریشه‌های انقلاب اسلامی

دکتر سید حمید روحانی<sup>۱</sup>

پویایی و پرورش خرد و اندیشه، در اسلام از جایگاه بلند و از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، تا آنجا که «ساعتی اندیشیدن را از هفتاد سال عبادت نسنجیده و بی‌ریشه، ارزشمندتر»<sup>۲</sup> شمرده‌اند. از پیامبر اکرم به ما رسیده است که:

... انسان به وسیله خرد و عقل به نیکی‌ها دست می‌یابد، هر کس خرد ندارد دین ندارد...<sup>۳</sup>

---

۱. مورخ انقلاب اسلامی.

۲. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۲۶.

۳. تحف العقول، ص ۴۴.

آورده‌اند:

گروهی در محضر پیامبر اکرم (ص) شخصی را ستودند و از همه خصلت‌های نیک او یاد کردند پیامبر پرسید: «عقل او چگونه است؟» گفتند ای پیامبر! ما از کوشش او در عبادت سخن می‌گوییم و تو درباره عقل او از ما می‌پرسی؟ پیامبر پاسخ داد: «مرد احمق به سبب حماقت خویش، بیش از انسان گناه‌کار، به گناه و نابکاری آلوده می‌گردد».<sup>۱</sup>

در این فراز از گفته پیامبر اکرم (ص) «هزار نکته باریک‌تر ز مو» نهفته است و این واقعیت را آشکار می‌سازد که ریشه بسیاری از بی‌تقوایی‌ها، بیراهه‌پویی‌ها، آلودگی‌ها و پلیدی‌ها به بی‌خردی انسان باز می‌گردد. انسان بی‌خرد، آمادگی ژرفی برای لغزیدن و غلطیدن به گنداب گناه و فساد دارد و اصولاً بدون خردورزی و

ریشه بسیاری از بی‌تقوایی‌ها، بیراهه‌پویی‌ها، آلودگی‌ها و پلیدی‌ها به بی‌خردی انسان باز می‌گردد. انسان بی‌خرد، آمادگی ژرفی برای لغزیدن و غلطیدن به گنداب گناه و فساد دارد.

اندیشمندی، مبارزه با نفس و خودسازی

نشاید. از این رو از حضرت امام علی (ع) روایت شده است که «عقل کامل می‌تواند بر خوی زشت چیره شود»<sup>۲</sup> و نیز از آن بزرگوار است که «کمال نفس از عقل است»<sup>۳</sup>

ژرفای جهالت و بی‌خردی، انسان را ضعیف‌النفس، بی‌اراده، خودباخته و با این وجود خودخواه، از خود راضی و پندناپذیر می‌سازد و در برابر وسوسه‌های نفسانی نیز زمزمه‌های شیطانی عناصر نفوذی به تسلیم وا می‌دارد و به کژراهه می‌برد، از این رو، هدف پیامبران خدا و رسالت پیامبر اکرم (ص)، پرورش روح و عقل و اراده و اخلاق انسان‌ها می‌باشد و می‌بینیم

۱. همان.

۲. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۶.

۳. غرر الحکم، ص ۱۴۸.

که رهبران الهی و پیشوایان دینی، همیشه نخستین گام را در راه پرورش انسان‌ها و ساختن واحدها برداشته، وجدان توده‌ها را بیدار ساخته و قشری مؤمن، باورمند و پایبند به اصول و اهدافی مقدس پدید آورده‌اند.

بزرگ ناجی بشریت، پیامبر عالیقدر اسلام، در آغاز بعثت، همه کوشش خویش را ویژه این ساختند که توده‌ها را به مبارزه با نفس وادارند، مکارم اخلاق پدید آورند و انسان پرورش دهند و ایمان به خدا را که چشمه جوشنده همه ارزش‌ها و فضیلت‌هاست در دل‌ها زنده کنند و می‌بینیم آنها که در آموزشگاه

**زورمداران و طاغوتیان که بردگی، زبونی، ذلت و اسارت انسان‌ها را خواهانند می‌کوشند که انسانیت انسان‌ها را در راه مطامع شیطانی و آز و نیاز نفسانی خود قربانی کنند.**

پیامبر اکرم پرورش یافتند چه صحنه‌های پرافتخاری در تاریخ آفریدند و چه ویژگی‌ها و برجستگی‌های شگفت‌آوری به نمایش گذاشتند.

زورمداران و طاغوتیان که بردگی، زبونی، ذلت و اسارت انسان‌ها را خواهانند می‌کوشند که انسانیت انسان‌ها را در راه مطامع شیطانی و آز و نیاز نفسانی خود قربانی کنند و فضایل اخلاقی، روح آزادگی و جوانمردی و کرامت و هویت انسانی را از میان ببرند و رذالت و شرارت را در جامعه گسترش دهند و به توده‌ها - به ویژه نسل جوان - درس بی‌عفتی، بی‌بند و باری و فساد و فحشا بیاموزند، منیت و کیش شخصیت را در افراد استواری بخشند و از فضایل اخلاقی و سجایای انسانی دور سازند.

در این میان عناصر ساده و بی‌خرد، طعمه‌های آماده‌ای برای تبهکاران، آزمندان و زورمداران می‌باشند چرا که به آسانی فریب می‌خورند، آلت دست قرار می‌گیرند و طبق نقشه‌ها و نیرنگ‌های شیطانی سیاست بازان حرکت می‌کنند، فجایع به بار می‌آورند و به رهبر و ملت خود از پشت خنجر می‌زنند و آب به آسیاب دشمن می‌ریزند و می‌توان گفت ضربه‌هایی

که از جانب مسلمان نماهای ساده‌اندیش و نابخرد بر اسلام وارد آمده است، به مراتب سهمگین و شکننده‌تر از ضربه‌های دشمنان کینه‌توز و چیره دستی بوده که رسماً به جنگ با اسلام برخاستند و رویاروی مردان خدا ایستادند.

تاریخ، نمونه‌های شرم آور، اسفبار، فاجعه آمیز و با این وجود عبرت انگیزی از ضربه‌های جبران‌ناپذیر مسلمان نماهای بی‌اندیشه و فرومایه بر اسلام و پیشوایان اسلامی را ضبط کرده و به ثبت رسانیده است.

ضربه‌هایی که از جانب مسلمان نماهای ساده‌اندیش و نابخرد بر اسلام وارد آمده است، به مراتب سهمگین و شکننده‌تر از ضربه‌های دشمنان کینه‌توز و چیره دستی بوده که رسماً به جنگ با اسلام برخاستند و رویاروی مردان خدا ایستادند.

شکست حضرت امام علی (ع) در جنگ صفین، برآیند فریب خوردن آن دسته از یاران و شیعیانی بود که به علت نادانی و بی‌خردی در برابر شگردهای شیطان‌وار و

دسته معاویه خود را باختند و تسلیم شدند و امام را از ادامه جنگ باز داشتند.

در جریان داوروی (حکمین) نیز این لادگی و سادگی ابوموسی اشعری بود که ضربه نهایی را وارد آورد و معاویه را بر جهان اسلام سلطه و سیطره بخشید.

آتش جنگ «نهروان» را نیز جهالت، نادانی و بی‌خردی «خوارج» شعله‌ور ساخت و امام را به جنگ داخلی کشاند و از مبارزه با دشمن اصلی (معاویه) بازداشت.

شهادت حضرت علی (ع) نیز به دست عنصری به وقوع پیوست که در سفاقت و جهالت نمونه بود و بی‌خردی او را به بی‌بند و باری و بی‌تقوایی کشانده بود.

شکست سفیر حضرت حسین (سلام الله علیه) در کوفه به دست عنصر ساده‌اندیشی بود که فریب خورد و مخفی‌گاه حضرت مسلم (ع) را به دشمن نشان داد و زمینه را برای فاجعه کربلا هموار ساخت.

حکم قتل پیشوای آزادگان و سالار شهیدان (حضرت حسین ع)) نیز از سوی آن آخوندهای کثیف درباری صادر شد که به علت بی‌خردی و لادگی، دین و ایمان خود را در راه جیفه دنیا، سودا کرده بودند و فاجعه کربلا را پدید آوردند.

و می‌بینیم که در هر برهه و مقطعی از تاریخ و در هر حادثه و رویداد تاریخی، عناصر بی‌خرد و ساده اندیشی در خدمت شیادان فریبکار و فزون‌خواه قرار گرفته‌اند و طبق خواست شیطانی تبه‌کاران و زورمندان، تیشه به ریشه دین خدا زده و اسلامیان را به چالش کشیده‌اند.

در جریان دین‌سازی و فتنه آفرینی بیگانگان زیر عنوان «بابی» و «بهایی» نیز می‌بینیم که این جهالت و سفاهت سید علی محمد شیرازی بود که او را آلت دست «کینیاژ دالگورکی» ساخت و به ادعاهای دروغین و بی‌پایه‌ای برانگیخت. نامبرده که از نظر روانی و عقلی کمبودها و کاستی‌هایی داشت، به تحریک «دالگورکی» روزی ارتباط مستقیم با حضرت امام عصر (عج) را ادعا کرد؛ روز دیگر خود را امام زمان خواند! روز دیگر ادعای پیامبری کرد و روز دیگر

کوس «أنا ربکم الأعلى» زد و خود را خالق بشر و آفریننده آسمان و زمین دانست!! و بدین‌گونه در خدمت دستگاه جاسوس‌پروری و آتش‌افروزی سازمان فراماسونری و صهیونیستی قرار گرفت و تشکیلاتی جاسوسی زیر نام دین، به دست او پدید آمد. «اغنام الله» و فریب خوردگانی که دنبال او به راه افتادند نیز همانند خود او میان‌تهی بودند و از نظر خرد و اندیشه کاستی‌ها و نارسایی‌هایی داشتند و یا از مهره‌های وابسته به سازمان‌های جاسوسی بیگانگان بودند که

می‌بینیم که در هر برهه و مقطعی از تاریخ و در هر حادثه و رویداد تاریخی، عناصر بی‌خرد و ساده اندیشی در خدمت شیادان فریبکار و فزون‌خواه قرار گرفته‌اند و طبق خواست شیطانی تبه‌کاران و زورمندان، تیشه به ریشه دین خدا زده و اسلامیان را به چالش کشیده‌اند.

طبق نقشه‌ها و نیرنگ‌هایی خود را پیرو او می‌نمایاندند تا آن تشکیلات جاسوسی و بساط استعماری را زیر پوشش دین رونق بخشند و آتش اختلافات را میان مردم بیش از پیش شعله‌ور سازند.

در جریان نهضت عدالت‌خواهی نیز این ساده‌اندیشی‌ها و خوش‌باوری‌های برخی از رهبران آن نهضت بود که راه را برای نفوذ و رخنه فراماسون‌ها و دیگر منورالفکرهای وابسته به بیگانه هموار ساخت و مشروطه انگلیسی را به ارمغان آورد.

در کودتای رضاخانی نیز برخی از ساده‌لوحان، فریب‌ظاهرسازی‌ها، ریاکاری‌ها و عوام‌فریبی‌های او را خوردند و از او پشتیبانی کردند.

این ساده‌اندیشی و خوش‌باوری برخی از مقامات روحانی بود که مهره‌هایی به نام «اطرافی» را بر آنان چیره می‌ساخت، اراده و اختیار را از آنان سلب می‌کرد. زمام امور را از کف آنان می‌ربود و به دست اطرافیان می‌داد.

این سادگی و ناپختگی برخی از مبارزان روحانی بود که راه را برای نفوذ مشتی جوجه منافق هموار کرد و وجوهات شرعی و امکانات مادی و معنوی ملت ایران را یکجا به پای آنان ریخت، بهترین جوانان مسلمان و باورمند ما به تشویق روحانیان ساده‌اندیش سر در راه منافقین گذاشتند و به سازمان آنان پیوستند و از راه منحرف شدند و بدین‌گونه خسارت‌های سنگین و سهمگینی بر نهضت و انقلاب اسلامی، جامعه روحانیت و ملت مظلوم و به پا خاسته ایران وارد آمد. فاجعه خونین ۷ تیر، ۸ شهریور و دیگر فجایع دردناکی که بر ملت ایران و جامعه روحانیت گذشت، برآیند خامی و زودباوری شماری از روحانیانی بود که خود را از امام داناتر، آگاه‌تر و کاردان‌تر می‌پنداشتند! و به رغم هشدارهای مکرر امام و برخی دیگر از بزرگان روحانی مانند شهید مطهری، به خود نیامدند و از حمایت سازمان منافقین دست نکشیدند، و آن مارهای دم سیاه را در آستین خود پروراندند، تا سرانجام ضربه‌های جبران‌ناپذیری بر اسلام و انقلاب اسلامی وارد آمد و رادمردان بی‌همتایی از این ملت و کشور گرفته شد.

امام از این فریب خوردگی برخی از روحانیان چنین یاد می‌کند:

... منافقین بعضی‌ها را بازی داده بودند... بعضی از علمای ما را بازی داده بودند، بعضی از ریش سفیدهای ما را بازی داده بودند که به من سفارش نوشته بودند راجع به اینها، و من آن آدمی که آمد، با آنکه سفارش نوشته بودند اینها، گوش کردم حرف‌هایش را، دیدم آدم معوجی است. از زیاد مسلمان بودنش من این را درک کردم...<sup>۱</sup>

نکته درخور اهمیت اینکه سازمان‌های جاسوسی با آموخته‌ها و اندوخته‌های خود در دوران رویارویی و مقابله با جریان‌های مردمی و حرکت‌های اسلامی به این واقعیت رسیدند که بهترین و مؤثرترین شیوه برای ضربه زدن به آرمان‌های اسلامی و اهداف مردمی، بهره‌گیری از ساده اندیشان بی‌خردی است که در صف مردم و در میان رهبران قرار دارند و با این وجود به آسانی فریب می‌خورند و آلت دست قرار می‌گیرند و نقشه‌ها و نیرنگ‌های استعماری - ارتجاعی و ضد مردمی را به درستی به اجرا در می‌آورند و دست تبهکار دشمنان از آستین آنان به آسانی بیرون می‌آید و گفته‌ها و

بافته‌های دشمن از زبان آنان بازگو

می‌شود. از این رو، کارشناسان زبردست وابسته به بیگانگان، سالیان درازی روی چهره‌ها، شخصیت‌ها، رجال سیاسی و مقامات کشوری به مطالعه پرداختند و به ارزیابی روحیات، خصوصیات و افکار و اندیشه‌های آنان نشستند و در میان شخصیت‌ها، کسانی را که ساده و لاده یافتند و دریافتند که می‌توان آنان را فریب

در جریان نهضت عدالت خواهی نیز این ساده اندیشی‌ها و خوش باوری‌های برخی از رهبران آن نهضت بود که راه را برای نفوذ و رخنه فراماسون‌ها و دیگر منورالفکرهای وابسته به بیگانه هموار ساخت و مشروطه انگلیسی را به ارمغان! آورد.

داد و آلت دست کرد، نشان کردند و روی آنان سرمایه‌گذاری کردند، در ترویج آنان کوشیدند و آنان را در رسیدن به قدرت یاری بخشیدند و به دست آنان بسیاری از نقشه‌ها و توطئه‌های ضد مردمی خود را پیش بردند. و چه بسا نهضت‌ها و حرکت‌های اسلامی و مردمی را به دست ساده اندیشانی که در شمار آزادی‌خواهان و مبارزان قرار داشتند به شکست کشانیدند.

امام با اشاره به خطر ساده لوحان فاقد

خرد و اندیشه و نقشه‌های دیگران برای

استواری و پایداری این دسته از فریب

خوردگان و واپسگرایان، چنین درد دل

می‌کند:

... امروز عده‌ای با ژست تقدس مآبی

چنان تیشه به ریشه دین و انقلاب و

نظام می‌زنند که گویی وظیفه‌ای غیر از

این ندارند، خطر تاجرگرایان و

مقدس‌نمایان احمق در حوزه‌های علمیه

کم نیست... طلاب عزیز لحظه‌ای از فکر این مارهای خوش خط و خال کوتاهی نکنند،

اینها مروج اسلام امریکایی‌اند و دشمن رسول الله... خون دلی که پدر پیرتان از این دسته

متحجر خورده است هرگز از فشارها و سختی‌های دیگر نخورده است...

... حماقت روحانی در معاشرت با مردم فضیلت شد، به زعم بعض افراد، روحانیت زمانی

قابل احترام و تکریم بود که حماقت از سراپای وجودش بیبارد...

... علمای دین‌باور در همان حوزه‌ها تربیت شدند و صفوف خویش را از دیگران جدا

کردند. قیام بزرگ اسلامی ما نشأت گرفته از همین بارقه است... یکی از مسائلی که باید

برای طلاب جوان ترسیم شود همین قضیه است که چگونه در دوران وانفیسای نفوذ

مقدسین نافهم و ساده لوحان بی‌سواد، عده‌ای کمر همت بسته‌اند و برای نجات اسلام و

حوزه و روحانیت از جان و آبرو سرمایه گذاشته‌اند...

این سادگی و ناپختگی برخی از  
 مبارزان روحانی بود که راه را برای  
 نفوذ مشتی جوجه منافق هموار کرد  
 و جوهرات شرعی و امکانات مادی و  
 معنوی ملت ایران را یکجا به پای  
 آنان ریخت.



... آن قدر که اسلام از این مقدسین روحانی‌نما ضربه خورده است، از هیچ قشر دیگر نخورده است... دیروز مقدس‌نماهای بی‌شعور می‌گفتند دین از سیاست جداست و مبارزه با شاه حرام است... امروز از اینکه در گوشه‌ای خلاف شرعی که هرگز خواست مسئولان نیست رخ می‌دهد فریاد وا اسلاما سر می‌دهند... راستی اتهام امریکایی و روسی و التقاطی، اتهام حلال کردن حرام‌ها و حرام کردن حلال‌ها، اتهام کشتن زنان آبستن و حلیت قمار و موسیقی از چه کسانی صادر می‌شود؟ از آدم‌های لامذهب، یا از مقدس‌نماهای متحجر و بی‌شعور؟ ...<sup>۱</sup>

چنان‌که امام در این پیام پیش‌بینی کرد، در نظام جمهوری اسلامی نیز سنگین‌ترین و شکننده‌ترین ضربه از جانب کسانی بر پیکر اسلام و انقلاب اسلامی زده شد که فاقد فهم و شعور و خرد و اندیشه بودند، از جمله شیخ علی‌تهرانی که نداشتن عقل و خرد او را به بی‌تقوایی و پلیدی کشاند و او را که عمری به ظاهر سر سفره حضرت امام عصر (عج) نان خورده بود بر سر سفره شراب صدام نشانند و از هستی و اعتبار دینی ساقط کرد. سرنوشت او همانند بلعم باعور بود که در قرآن

درباره او آمده است:

فاجعه خونین ۷ تیر، ۸ شهریور و دیگر فجایع دردناکی که بر ملت ایران و جامعه روحانیت گذشت، برآیند خامی و زودباوری شماری از روحانیانی بود که خود را از امام داناتر، آگاه‌تر و کاردان‌تر می‌پنداشتند!

... آیه‌های خویش بدو [تعلیم] دادیم  
و از آن به در شد و شیطان به  
دنبال او افتاد و از گمراهان شد... اگر  
می‌خواستیم وی را به وسیله آن  
آیه‌ها بلند می‌کردیم لیکن به پستی  
گرایید [به دنیا روی آورد] و هوس  
خویش را دنبال کرد، حکایت او

## حکایت سگ است...<sup>۱</sup>

پیدایش جریان آقای منتظری در نوع خود شباهت‌های عجیبی با آنچه گفته شد دارد. امام عظیم‌الشأن در همان ابتدای زمزمه‌های برخورد با باند جنایتکار مهدی هاشمی قاتل در نامه‌ای به آقای منتظری می‌نویسد:

آنچه مسلم است و مایه تأسف، حسن‌ظن جناب عالی به اعمال و افعال و گفته‌ها و نوشته‌هاست که به مجرد وصول به شما، ترتیب اثر می‌دهید و در مجمع عمومی صحبت می‌کنید و به قوه قضائیه و غیره سفارش می‌دهید.<sup>۲</sup>

این نامه نشان می‌دهد که آقای منتظری نیز به علت ساده لوحی، نداشتن درایت و بصیرت و دوری از تفکر و تعقل پیرامون عواقب اظهارنظرهای فاقد علم و دلیل، نه تنها آلت دست این و آن قرار گرفت و از سازمان سیا تا سازمان منافقین در بیت او نفوذ کردند و سخنان زهرآگین و خلاف واقع خود را از زبان او رواج دادند، بلکه او تا آنجا از مرز تقوا، عدالت و انصاف گذشت که از اتهام ناروا و نسبت‌های نابجا به مردان خدا و افراد بی‌گناه نیز پروا نکرد و همچنان که امام در نامه ۶۸/۱/۶ پیش‌بینی کرده بود که «شما مشغول به نوشتن چیزهایی می‌شوید که آخرت‌تان را خراب می‌کند» نوشته‌هایی بیرون داد و پای نوشته‌هایی امضاء گذاشت که جز نابودی آخرت، بی‌آبرویی و «وزر» و «وبال» برآیند دیگری به همراه نداشت.

آقای منتظری اگر به توصیه‌های امام از سال ۶۵ توجه می‌کرد و حیثیت و آبرو و علم و اجتهاد خود را خرج منافقین، قاتلین و افراد فاسد خانواده خود نمی‌کرد، بی‌تردید آنچه را که در کتاب خاطرات آمده است، نه هیچ‌گاه بر زبان می‌آورد و نه به برخی از عناصر نابکار و بی‌بند و بار، که در اطراف او گرد آمده‌اند، رخصت می‌داد که آن همه اتهام، افترا و دروغ‌های ناروا را به نام او و به عنوان خاطرات او سر هم بندی کنند و بسیاری از فقهای بزرگ و علمای والامقام را به زیر سؤال برند و مورد اهانت و استهزا قرار دهند، لیکن چه توان کرد که فقدان خرد و

۱. قرآن، اعراف / ۱۷۵.

۲. صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۱۳۷، ۱۳۶.

بصیرت او را به ورطه هلاکت افکند و از مسیر هدایت دور ساخت.

اینجاست که بار دیگر به کلام پیامبر (ص) که در آغاز این مقال آمد می‌رسیم که فرمود: «هرکس خرد ندارد، دین ندارد» و «مرد احمق به سبب حماقت خویش، بیش از انسان گناه‌کار، به گناه و نابکاری آلوده می‌گردد».

آقای منتظری برای رویارویی با نامه  
۶/۱/۶۸ امام که او را از سمت قائم مقامی  
عزل کرد - چنان‌که در شماره پیش این  
فصلنامه آمد - به گونه‌ای به سردرگمی،  
پراکنده‌گویی و آشفتگی دچار شد که نه  
تنها بی‌منطقی، غرض‌ورزی و بی‌پایگی  
سخنان خود را به نمایش گذاشت بلکه بار  
دیگر آشکارا نشان داد که به هیچ وجه  
انسجام فکری ندارد و همان گونه که با

در نظام جمهوری اسلامی نیز  
سنگین‌ترین و شکننده‌ترین ضربه از  
جانب کسانی بر پیکر اسلام و انقلاب  
اسلامی زده شد که فاقد فهم و  
شعور و خرد و اندیشه بودند.

تأثیرپذیری از این و آن، به آسانی تغییر عقیده می‌دهد، حرف و سخن خود را نیز عوض  
می‌کند و بی‌پروا ضد و نقیض می‌گوید.  
آقای منتظری در مورد انتخاب خود به سمت قائم مقامی از سوی مجلس خبرگان - بنا بر  
آنچه در کتاب خاطرات آمده - گفته است:

... اصل قضیه [قائم مقامی] را بدون اطلاع من اقدام کرده بودند، خبرگان جلسه‌ای تشکیل  
داده بودند و خودشان این را پیشنهاد کرده بودند، گویا آقای هاشمی و آقای خامنه‌ای و  
بعضی افراد دیگر کارگردان بوده‌اند، این طور هم نبوده که بیایند رأی بدهند که ما  
فلانی را انتخاب کردیم، ظاهراً چنین حقی هم نداشتند. چون خبرگان برای این بوده که  
در صورتی که برای رهبر پیش‌آمدی بشود رهبر معین بکنند، به عنوان قائم مقام در  
قانون اساسی چیزی پیش‌بینی نشده بود، کار آنها هم به عنوان تعیین و نصب نبوده

آنها گفته بودند همان طور که امام مورد توجه ملت بود و ملت به ایشان علاقه داشتند بعد از امام هم آن کس که ما اطلاع داریم مورد توجه ملت است و ملت به او علاقه دارند فلانی است. بنابراین عملاً ایشان به عنوان رهبر آینده مشخص است. در واقع خبر داده بودند از اینکه ایشان همان محبوبیت امام را در میان مردم دارند و مورد علاقه و تأیید مردم هستند و مضمون مصوبه و اطلاعیه مجلس خبرگان در این مورد نیز همین بود... من واقعا با این معنی مخالف بودم برای اینکه باید می گذاشتند که این مسأله مسیر طبیعی خود را طی می کرد، گذشته از اینکه این مطلب چه بسا توهین به امام تلقی می شد و شاید هم باعث تحریک مراجع و بزرگان می گردید و این کار درستی نبود که ما عده ای را تحریک کنیم و نسبت به ما مخالف شوند، همان گونه که آقای حاج سید صادق روحانی دو روز در جلسه درس شان راجع به این موضوع صحبت کرده بودند که چرا مثلاً خبرگان این تصمیم را گرفته اند... در همین رابطه من در همان زمان که زمزمه این مسائل بود یعنی در مورخه ۱۳۶۴/۶/۳۰ نامه ای به آیت الله مشکینی که رئیس مجلس خبرگان بود نوشتم... و جدا از آنان خواستم با دوستان صحبت کنند من واقعا با تعیین خود مخالف بودم، این سبب شد که توقعات بیشتری متوجه من شود... به نظر من تعیین قائم مقام کار درستی نبود و به ضرر من و ضرر کشور هم تمام شد...<sup>۱</sup>

در این فراز از خاطرات منسوب به آقای منتظری چند موضوع متفاوت بلکه مغایر با یکدیگر دیده می شود:

الف: نخست ادعا می کند که خبرگان او را به عنوان قائم مقام «تعیین» و منصوب نکردند، «کار آنها به عنوان تعیین و نصب نبوده» بلکه «آنها گفته بودند همان طور که امام مورد توجه ملت بود... بعد از امام هم، آن کس که ما اطلاعات داریم مورد توجه ملت است و ملت به او علاقه دارند، فلانی است... و در واقع خبر داده بودند از اینکه ایشان... مورد علاقه و تأیید مردم هستند...»

ب: آنگاه اعلام می‌کند که خبرگان طبق قانون حق ندارند کسی را به عنوان قائم مقام تعیین کنند: «... این طور هم نبوده که بیایند رأی بدهند که ما فلانی را انتخاب کردیم، ظاهراً چنین حقی هم نداشتند... به عنوان قائم مقام در قانون اساسی چیزی پیش‌بینی نشده بود...»

ج: آنگاه اظهار می‌دارد: «... من واقعا با تعیین خود مخالف بودم... به نظر من تعیین قائم مقام کار درستی نبود...»

در مورد این سه بند از اظهارات آقای منتظری چند پرسش مطرح است:

۱. اگر بنا بر ادعای او خبرگان او را به عنوان قائم مقام تعیین و منصوب نکردند و تنها خبر



آقای منتظری اگر به توصیه‌های امام از سال ۶۵ توجه می‌کرد و حیثیت و آبرو و علم و اجتهاد خود را خرج منافقین، قاتلین و افراد فاسد خانواده خود نمی‌کرد، بی‌تردید آنچه را که در کتاب خاطرات آمده است، نه هیچ‌گاه بر زبان می‌آورد و نه به برخی از عناصر نابکار و بی‌بند و بار، که در اطراف او گرد آمده‌اند، رخصت می‌داد که آن همه اتهام، افترا و دروغ‌های ناروا را به نام او و به عنوان خاطرات او سر هم بندی کنند.

دادند به اینکه «ایشان مورد علاقه مردمند!» این جمله بعدی که در بند ج آمد که «من واقعا با این «تعیین» مخالف بودم و «به نظر من تعیین قائم مقام، کار درستی نبود» دیگر چه معنی دارد؟! و اگر قبول دارد که خبرگان او را به عنوان «قائم مقام» تعیین کردند، باید دید آنچه را که در بند الف آمد: «کار آنها به عنوان تعیین و نصب نبوده» چه مفهومی را می‌رساند؟! و این دو جمله چگونه با یکدیگر همخوانی پیدا می‌کند؟!

۲. اگر بنا بر ادعای او در قانون اساسی چیزی به عنوان قائم مقام پیش‌بینی نشده است و خبرگان هم «ظاهراً چنین حقی نداشتند که «قائم مقام» تعیین و منصوب کنند، چرا در نامه مورخ ۶۴/۶/۳۰ خود به

اگر بنا بر ادعای او در قانون اساسی چیزی به عنوان قائم مقام پیش بینی نشده است و خبرگان هم «ظاهراً چنین حقی نداشتند که «قائم مقام» تعیین و منصوب کنند، چرا در نامه مورخ ۶۴/۶/۳۰ خود به رئیس مجلس خبرگان به این نکته اشاره نکرده و اعلام نداشتند است که «تعیین قائم مقام» بر خلاف قانون اساسی و به ضرر کشور است؟!

رئیس مجلس خبرگان به این نکته اشاره نکرده و اعلام نداشتند است که «تعیین قائم مقام» بر خلاف قانون اساسی و به ضرر کشور است؟! چرا در این نامه تعارف آمیز تنها روی موضوعاتی مانند اینکه «تعیین شخص آن هم من طلبه یک نحو اهانت نسبت به معظم له و حضرات آیات عظام تلقی می شود» تکیه کرده و در پی عزل از قائم مقامی به یادش آمد که «تعیین قائم مقام» در قانون اساسی پیش بینی نشده است؟

۳. اگر در قانون اساسی «چیزی به عنوان قائم مقام پیش بینی نشده» بود، و

او نصب قائم مقام را خلاف قانون اساسی و به ضرر ملت و کشور می دانست بر اساس کدام منطق عقلی و شرعی بیش از چهار سال به عنوان «قائم مقام» در همه امور مملکت دخالت کرد؟ او باید توضیح دهد که عزل و نصب های او در دوران «قائم مقامی» روی چه مجوزی بوده است؟! آیا نباید گفت که آقای منتظری با پذیرفتن «قائم مقامی» که امری خلاف قانون اساسی و به ضرر کشور بود و دخالت در همه امور و شئون کشور، در واقع قانون شکنی کرده و بر خلاف موازین قانونی عمل کرده است؟

۴. آقای منتظری اگر بر این باور است که «کار خبرگان به عنوان تعیین و نصب نبوده است» چرا در نامه خود به رئیس مجلس خبرگان آورده است: «... وانگهی تعیین شخص، آن هم من طلبه، یک نحو اهانت نسبت به معظم له و حضرات آیات عظام تلقی می شود»؟

۵. اگر آقای منتظری مدعی است که «کار خبرگان تعیین و نصب نبوده» و «در واقع خبر داده بودند از اینکه ایشان همان محبوبیت امام را در میان مردم دارند و مورد علاقه و تأیید مردم هستند!» بنابراین او در نامه به رئیس مجلس خبرگان به چه مسأله‌ای اعتراض داشته و با چه موضوعی مخالفت کرده است؟ آیا اعتراض او به این بوده است که چرا خبرگان «خبر داده بودند از اینکه ایشان همان محبوبیت امام را در میان مردم دارند»؟! آیا با دید واقع بینانه و منصفانه این واقعیت را دریافته بود که هیچ‌گاه مورد علاقه و تأیید عموم ملت ایران نیست و تنها در حومه اصفهان علاقه‌مندانی دارد؟! و یا صرفاً می‌خواست تعارفی کرده باشد؟

۶. آقای منتظری اگر بر این باور است

اگر در قانون اساسی «چیزی به عنوان قائم مقام پیش‌بینی نشده» بود، و او نصب قائم مقام را خلاف قانون اساسی و به ضرر ملت و کشور می‌دانست بر اساس کدام منطق عقلی و شرعی بیش از چهار سال به عنوان «قائم مقام» در همه امور مملکت دخالت کرد؟

که خبرگان او را به عنوان «قائم مقام تعیین» نکرده است باید به ملت ایران توضیح دهد که بر اساس چه مجوزی به نام قائم مقام رهبری در همه امور مملکت دخالت می‌کرد؟ و برای همه جا نماینده تعیین می‌کرد و انتظار داشت همه به فرمان او عمل کنند؟

آیا با صرف ادعای اینکه آقای منتظری «همان محبوبیت امام را در میان مردم دارند و مورد علاقه و تأیید مردم هستند» می‌تواند سمت قائم مقامی را برای او

متعین سازد؟! یا اگر شماری از مردم نجف آباد و قهدریجان در برابر بیت او تجمع کردند و شعار دادند: «قائم مقام رهبری - آیت حق منتظری» خواست مردم سراسر ایران را به اثبات می‌رساند؟! می‌رساند؟! باید دانست آن روز که آقای منتظری از سوی مجلس خبرگان به عنوان قائم مقام برگزیده

شد، بسیاری از شخصیت‌های علمی و روحانی بودند که محبوبیت مردمی آنان به مراتب عمیق‌تر، افزون‌تر و گسترده‌تر از آقای منتظری بود، مانند آقای هاشمی رفسنجانی که در آن روز تا آن پایه در میان ملت ایران موقعیت و محبوبیت داشت که «مرد شماره ۲» نامیده می‌شد. در صورتی که هیچ‌گاه و هیچ کس او را قائم مقام نپنداشت. آیا اصولاً در یک نظام قانونمند، (نه نظام استبدادی) بدون انجام یک فراندوم و همه‌پرسی رسمی می‌توان شخصی را با دستاویز «اقبال قاطبه ملت» و «گرایش خودجوش مردم» به صورت رسمی و قانونی مسئول مقامی پنداشت. طبیعی است در این‌گونه موارد یا خود مردم باید به صورت رسمی در یک همه‌پرسی حضور یابند و رأی و نظر خود را درباره شخص مورد نظر به صندوق بریزند و یا نمایندگان خبره مردم این سمت را به شخصی واگذار کنند. آقای منتظری که تأکید دارد از جانب خبرگان به عنوان قائم مقام برگزیده نشده است!! و می‌دانیم که مردم نیز در یک همه‌پرسی شرکت نکردند و به قائم مقامی او رأی ندادند، باید توضیح دهد که این سمت را از کجا آورده و روی چه مجوزی به عنوان قائم مقام عزل و نصب کرده و در همه امور دخالت داشته است؟!

۷. فرضاً اگر آقای منتظری از سوی قاطبه ملت ایران به شکل خودجوش به سمت قائم مقام منصوب شده بود، آن روزی که از جانب امام از این مقام عزل شد، چرا ملت ایران کوچک‌ترین واکنشی در راه حمایت از او، از خود نشان ندادند؟ بلکه این عزل را موهبتی

برای نجات انقلاب دانستند! چرا به دفاع از او بر نخاستند؟! و در برابر عزل او بی‌تفاوت گذشتند؟! آیا این برخورد مردم نمایانگر این واقعیت نیست که در پی عزل او از جانب امام ملت ایران نیز به او پشت کردند و اعتماد آنان از او سلب شد؟!

۸. آیا در کشوری که قانون، مجلس و



آیا با صرف ادعای اینکه آقای منتظری «همان محبوبیت امام را در میان مردم دارند و مورد علاقه و تأیید مردم هستند» می‌تواند سمت قائم مقامی را برای او متعین سازد؟!



دولت قانونی حاکم است، می‌توان با دستاویز «اقبال قاطبه ملت»، «گرایش خودجوش مردم» و... شخصی را قائم مقام قانونی شمرد به ویژه وقتی می‌بینیم که امام به رغم «اقبال قاطبه ملت» نوع حکومت و قانون اساسی را به رأی گذاشت و از ملت استفسار کرد.

۹. حقیقت و واقعیت انکارناپذیر تاریخ آن است که آقای منتظری تا آن روز که در سمت قائم مقامی قرار داشت، هیچ‌گاه نگفت که در قانون اساسی قائم مقام پیش‌بینی نشده و «کار خبرگان هم تعیین و نصب نبوده است» و من در سمت قائم مقامی قرار ندارم؛ و هیچ‌گاه نگفت که این اقدام به ضرر ملت و کشور است؛ بلکه با



**آیا در کشوری که قانون، مجلس و دولت قانونی حاکم است، می‌توان با دستاویز «اقبال قاطبه ملت»، «گرایش خودجوش مردم» و... شخصی را قائم مقام قانونی شمرد.**

همه توان به این مقام چنگ زد و با عنوان قائم مقامی تا آن پایه خود را مقتدر دید که انتظار داشت امام نیز طبق نظر و خواست او حرکت کند و مسئولان اجرایی، قضایی و مقننه نیز بدون اجازه او آب نخورند! حتی استبداد رأی او در القای نظر شخصی تا به آن اندازه بود که انتظار داشت به او اجازه بدهند رختخواب

خود را در کنار رختخواب امام بیندازد تا از این طریق همیشه امام تحت اختیار او باشد! لیکن آنگاه که از این سمت عزل شد، یکباره یادش آمد که خبرگان چنین حقی نداشته است که قائم مقام تعیین کند و در قانون اساسی چنین چیزی پیش‌بینی نشده است! و از سوی دیگر مدعی شد که کار خبرگان نصب و تعیین نبوده بلکه تنها «علاقه مردم» به او را اعلام کرده است! و با این وجود و برخلاف این ادعا به خبرگان پرخاش کرد که:

... اصلا حق نداشتند که قائم مقام تعیین کنند. این در قانون اساسی پیش‌بینی نشده بود، بالاخره من مخالف بودم، خیلی از کسانی هم که به من علاقه‌مند بودند با این قضیه

مخالف بودند...<sup>۱</sup>

۱۰. جالب اینجاست که دست اندرکاران کتاب خاطرات که چنین دست و پا زده‌اند تا به خوانندگان بیاوراند که «کار خبرگان تعیین و نصب نبوده» و او از سوی مجلس خبرگان به سمت قائم مقامی منصوب نشده است، چند صفحه بعد اصولاً فراموش می‌کنند که حداقل آقای منتظری را به گونه‌ای توجیه کنند که به نقش خبرگان در تعیین او به عنوان قائم مقام و اعلام رسمی آن از جانب خبرگان، اذعان نکند.

پرسش و پاسخ ذیل نشان از این واقعیت دارد که دروغگو کم‌حافظه می‌شود:

س: بعد از اعلام رسمی مسأله قائم مقامی توسط مجلس خبرگان و تبلیغات وسیعی که به دنبال آن صورت گرفت. ارتباط‌های مردمی با شما و نیز حجم ملاقات‌ها و سخنرانی‌های شما خیلی گسترده‌تر شد...؟

آقای منتظری به منظور زیر پا گذاشتن این توبه نامه و استعفای خود، به شیوه عوام‌فریبانه می‌گوید: «در نامه من لفظ استعفا وجود ندارد!» «استعفا از باب استفعال و به معنای طلب عفو است»!!!

آقای منتظری بدون توجه به ادعای

شعارگونه خود که از جانب خبرگان به قائم مقامی تعیین نشده است پاسخ داده است:

... وقتی که خبرگان مسأله قائم مقامی را به صورت رسمی مطرح کرد، توقعات از من زیادتر شد... من وقتی دیدم توقعات هست، اشکالات هم به گوش من می‌رسید... احساس وظیفه و تکلیف می‌کردم که به عنوان عمل به وظیفه تذکرات و راهنمایی را که به نظر می‌رسید می‌گفتم، خیلی از آنها هم منعکس می‌شد... آقای دکتر رستمی به من گفت شما که الان قائم مقام رهبری هستید باید رختخواب‌تان را همانجا در کنار رختخواب امام

بیدارزید و همیشه در آنجا باشید. گفتم من طلبه هستم، درس و اشتغالات دارم، من که نمی‌توانم همیشه آنجا باشم.<sup>۱</sup>

آیا از این پرسش و پاسخ به دست نمی‌آید که آقای منتظری و دست اندرکاران کتاب خاطرات بهتر از هر کسی دیگر می‌دانند که این مجلس خبرگان بود که نامبرده را به قائم مقامی منصوب کرد و این ادعا را که «کار خبرگان تعیین و نصب او نبوده است» خودشان هم باور ندارند و خود نیز به دروغ بودن این ادعا کاملاً واقف و آگاهند. لیکن از آنجا که می‌پندارند عزل یا استعفای او از سمت قائم مقامی مایه سرشکستگی و بی‌اعتباری آنان می‌باشد، به دست و پا زدن های نسنجیده و ضد و نقیض گویی‌های ساده‌لوحانه روی آورده‌اند و با زبان بی‌زبانی می‌خواهند بگویند که آقای منتظری از طرف مردم به سمت قائم مقامی برگزیده شده، نه خبرگان! بنابراین هنوز هم در سمت قائم مقامی قرار دارد!! و همان گونه که شاپور بختیار «نخست وزیر قانونی»! ابوالحسن بنی‌صدر «رئیس جمهور قانونی»! و محمدرضا پهلوی «شاه قانونی»! ایران زمین بودند!! آقای منتظری نیز «قائم مقام قانونی» این کشور است!! از این رو تدوین‌کنندگان کتاب خاطرات برای به زیر

سؤال بردن عزل نامبرده از سمت قائم مقامی چنین زمینه‌چینی کرده‌اند:

آقای منتظری از دست امامان چه سمتی را دریافت کرده است که هیچ مقامی را قدرت عزل او از آن مقام نمی‌باشد؟! آیا او به راستی بر این باور است که امامان معصوم او را به سمت قائم مقام رهبری منصوب کرده‌اند!!

س: با اجازه حضرت عالی اکنون بپردازیم به مسأله استعفا یا عزل حضرت عالی، لطفاً بفرمایید جریان عزل یا استعفای حضرت عالی چگونه بود... که اولاً اصل جریان عزل بود یا استعفا، دیگر اینکه آیا حضرت عالی مسئولیت شرعی یا

قانونی داشتید که از آن استعفا بدهید و اگر داشتید آیا شرعا حق استعفا داشتید یا نه؟ اگر عزل بود آیا حضرت عالی منصوب امام یا خبرگان بودید که آنها شما را عزل کرده باشند؟ و...

ج: این سؤال شما با این طول و تفصیلی که داشت جواب آن هم در آن هست [بخوانید جواب آن را هم دست و پا کردید]... واقعه این است که نه عزل بوده از ناحیه امام و نه استعفا بوده از ناحیه من. در نامه من لفظ استعفا وجود ندارد و امام مرا نصب نکرده بودند تا از ایشان طلب عفو کنم یا مرا عزل کنند. «استعفا» از باب استفعال و به معنای طلب عفو است. از اول که خبرگان مرا مطرح کرده بودند، بدون اطلاع من بود و وقتی که من اطلاع پیدا کردم ناراحت شدم، یک نامه هم در همان وقت به رئیس مجلس خبرگان آیت‌الله مشکینی نوشتم که این کار درستی نبوده است... به نظر من اعلام رسمی قائم مقامی هم خلاف سیاست انقلاب بود، هم خلاف سیاست روحانیت و هم به ضرر شخص من... خبرگان هم مرا به عنوان قائم مقامی نصب نکردند. بلکه آنان مصداق اصل یکصد و هفتم قانون اساسی را مشخص کرده بودند و در واقع آنها توجه و علاقه مردم به من را منعکس کرده بودند و گفته آنان اخبار بود، نه انشاء. بعد هم خبرگان در جلسه‌ای نشستند مرا عزل کردند، البته تحت این عنوان که استعفای فلانی را پذیرفتیم من منصوب آنها نبودم تا حق داشته باشند مرا عزل نمایند خبرگان فقط می‌توانستند گواهی بدهند که مقام علمی فلانی در چه مرتبه‌ای است و صلاحیت دارد یا ندارد. خبرگان در واقع تعیین علم واجد شرایط می‌کنند... خبرگان باید تشخیص خودشان را بیان کنند و اصل معنای خبره همین است که آنچه را تشخیص داده خبر می‌دهد انتخاب حق مردم است بعد از تشخیص خبرگان، و خبرگان فقط نظر مردم را راجع به من بیان کرده بودند، من هم در نامه‌ای که به امام نوشتم کلمه استعفا در آن نبود.<sup>۱</sup>

چنان‌که می‌بینید در این بخش از خاطرات نیز پراکنده گویی و سخنان ناهمگون که از موضع انفعالی دست اندرکاران کتاب خاطرات و شبکه حاکم در بیت آقای منتظری نشان دارد، فراوان

دیده می‌شود. پرسش‌کنندگان به گونه‌ای سؤال را مطرح می‌کنند که پاسخ در آن نهفته باشد و آن پاسخ مورد نظر این است که مسئولیت قائم مقامی از جانب مردم به او واگذار شده بود، چون گاه و بیگاه صد نفری از اهالی قهدریجان و نجف آباد به بیت آقای منتظری می‌آمدند و شعار می‌دادند: قائم مقام رهبری، آیت حق منتظری. بنابراین مسئولیتی را که مردم قهدریجان و نجف آباد به او داده بودند، نه تنها یک ولی فقیه و مجتهد جامع الشرایط نمی‌تواند از او سلب

کند بلکه امام زمان (عج) نیز این قدرت را

ندارد که او را از این مسئولیت مردمی

کنار بگذارد!! از این رو، در سؤال

آورده‌اند: «آیا حضرت عالی مسئولیت

شرعی یا قانونی داشتید که از آن استعفا

بدهید؟ و اگر داشتید آیا شرعا حق استعفا

داشتید یا نه؟» و بدین‌گونه به او القا

کرده‌اند که او منصوب از جانب مردم

است، بنابراین نه کسی می‌تواند او را از

این سمت عزل کند و نه او می‌تواند از آن

استعفا دهد و تا روز قیامت به سمت «قائم

مقامی» منصوب است!!

آقای منتظری در پاسخ - بنا بر آنچه در کتاب خاطرات آمده است - ضمن تأیید بافته‌های

بی‌پایه و بی‌مایه پرسش‌کنندگان و تکرار آن، تلاش کرده است که مقام خود را فراتر از حیثه

اختیارات ولی فقیه و مجلس خبرگان رهبری بنمایاند و استعفای خود را در توبه نامه ۶۸/۱/۷

به گونه‌ای انکار کند، لیکن بار دیگر به ضد و نقیض گویی دچار شده و مطالبی غرض آلود و

دور از منطق به نمایش گذاشته است. در این پاسخنامه او آمده است:

... واقعه این است که نه عزل بوده از ناحیه امام و نه استعفا بوده از ناحیه من...

با نگاهی به نامه ۶۸/۱/۶ امام و توبه نامه ۱/۷ نامبرده به دست می‌آید که اتفاقاً هم عزل بوده از ناحیه امام و هم استعفا بوده است از ناحیه او. امام در نامه ۱/۶ صریحاً اعلام کرده است: ... از آنجا که روشن شده است این کشور و انقلاب اسلامی عزیز مردم مسلمان ایران را پس از من به دست لیبرال‌ها و از کانسال آنها به منافقین می‌سپارید صلاحیت و مشروعیت رهبری آینده نظام را از دست داده‌اید...

از آنجا که ساده‌لوح هستید و سریعاً تحریک می‌شوید در هیچ کار سیاسی دخالت نکنید...

و اگر این‌گونه کارهاتان را ادامه دهید، مسلماً تکلیف دیگری دارم و می‌دانید که از تکلیف خود سرپیچی نمی‌کنم...<sup>۱</sup>

اگر این عزل نیست پس چیست؟ ولی فقیه جامع الشرایط با صراحت اعلام کرده است به آقای منتظری که «صلاحیت و مشروعیت رهبری آینده نظام را از دست داده‌اید» و به او امر کرده است که «در هیچ کار سیاسی دخالت نکنید».

بی‌تردید سرپیچی نامبرده از فرمان امام و دخالت او در امور سیاسی بر خلاف امر ولایت و شرع مطهر است و مصداق آشکار فسق و فساد می‌باشد.

در توبه نامه آقای منتظری نیز می‌بینیم که او از قائم مقامی صریحاً استعفا داده است آنجا که اعلام کرده است:

... راجع به تعیین اینجانب به عنوان قائم مقام رهبری، خود من از اول جدا مخالف بودم و با توجه به مشکلات زیاد و سنگینی بار مسئولیت، همان وقت به مجلس خبرگان نوشتم که تعیین اینجانب به مصلحت نبوده است و اکنون نیز عدم امامگی خود را صریحاً اعلام می‌کنم.

و از حضرت عالی تقاضا می‌کنم به مجلس خبرگان دستور دهید مصلحت آینده اسلام و انقلاب و کشور را قاطعانه در نظر بگیرند. و به من اجازه فرمایید همچون گذشته یک

۱. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۳۳۰.

طلبه کوچک و حقیر در حوزه علمیه به تدریس و فعالیت‌های علمی و خدمت به اسلام و

انقلاب زیر سایه حکیمانه حضرت عالی اشتغال داشته باشم...<sup>۱</sup>

راستی اگر این استعفا نیست پس چیست؟ اگر از این نامه استعفا برداشت نمی‌شود. چرا امام در پاسخ توبه نامه آقای منتظری در تاریخ ۶۸/۱/۸ اعلام می‌دارد: «... از اینکه عدم آمادگی خود را برای پست قائم مقامی رهبری اعلام کرده اید، پس از قبول، صمیمانه از شما تشکر می‌کنم.»

آقای منتظری به منظور زیر پا گذاشتن

این توبه نامه و استعفای خود، به شیوه

عوام‌فریبانه می‌گوید: «در نامه من لفظ

استعفا وجود ندارد!» «استعفا از باب

استفعال و به معنای طلب عفو است»!!!

بدون آنکه توضیح دهد که اگر استعفا

نداده است این جمله او در توبه نامه

«اکنون نیز عدم آمادگی خود را صریحا

اعلام می‌کنم» و «به من اجازه فرمایید

همچون گذشته یک طلبه کوچک و حقیر

در حوزه علمیه به تدریس... اشتغال

داشته باشم...» و «به مجلس خبرگان

آقای منتظری نه تنها در دوران قائم مقامی امر و نهی عظمای ولایت را نادیده گرفت و بیت خود را پناهگاه منافقان، لیبرال‌ها و باند مرموز وابسته به مهدی هاشمی قاتل، قرار داد بلکه حتی در پی عزل او از قائم مقامی نیز به آنچه در توبه نامه خود آورده بود عمل نکرد.

دستور دهید مصلحت آینده اسلام... را در نظر بگیرند» به چه معنا و مفهومی می‌باشد؟!

آقای منتظری از یک سو - بنابر آنچه در کتاب خاطرات آمده است - اذعان دارد که خبرگان

او را به سمت قائم مقامی منصوب کرده است، از سوی دیگر ادعا می‌کند که «خبرگان هم مرا

به عنوان قائم مقام نصب نکردند، بلکه آنان مصداق اصل یکصد و هفتم قانون اساسی را

مشخص کرده بودند و در واقع آنها توجه و علاقه مردم به من را منعکس کرده بودند و گفته آنان اخبار بود، نه انشاء»!!

جا دارد در این مورد نیز چند پرسش را از او داشته باشیم:

آنچه را که امام در نامه ۱/۶ و در جمع سران سه قوه در شب ۶۸/۱/۷ درباره آقای منتظری اعلام کرد، به قوت خود باقیست و نامه ۱/۸ امام کأن لم یکن می باشد، زیرا نامبرده به فرمان امام و عهد و قراری که در توبه نامه خود، با امام بسته بود پابرجا نماند.

۱. اگر خبرگان او را به عنوان قائم مقام نصب نکردند و تنها «توجه و علاقه مردم را منعکس کردند و گفته آنان اخبار بود، نه انشاء»، باید دید در این جمله ای که چند سطر بالاتر آورده است که «به نظر من اعلام رسمی قائم مقامی خلاف سیاست...» بود، چه معنا دارد و اعتراض او به چه کسانی می باشد؟! چه کسانی جز خبرگان او را به عنوان قائم مقام رهبری

به مردم معرفی کردند و این سمت او را رسماً و صریحاً اعلام داشتند؟

۲. اگر «گفته خبرگان اخبار بود، نه انشاء» چرا به امام، یادآور شده است:

راجع به تعیین اینجانب به عنوان قائم مقام رهبری، خود من از اول جدا مخالف بودم...

همان وقت به مجلس خبرگان نوشتم که تعیین اینجانب به مصلحت نبوده است...<sup>۱</sup>

همین جمله را در نامه ۶۸/۲/۱۸، خطاب به امام تکرار کرده است:

... تعیین من به عنوان قائم مقام رهبری از همان ابتدا بر خلاف نظر و میل من بود...<sup>۲</sup>

۳. از زبان او آورده اند:

... بعد هم خبرگان در جلسه ای نشستند مرا عزل کردند... من منصوب آنها نبودم تا حق

۱. همان.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۲۳۵.



داشته باشند مرا عزل کنند!!

در جای دیگر کتاب خاطرات نیز از زبان او می‌خوانیم:

... بالاخره من استعفا ندادم، کسی به من مقام نداده بود تا بخواهم استعفا بدهم، آنچه در مصوبه مجلس خبرگان آمده بود این بود که برای رهبری بعد از امام مردم به ایشان علاقه دارند، این امر یک خبر بود، نه جعل مقام برای من و اگر فرضاً من مقامی داشتم آنها حق عزل مرا نداشتند. خبرگان اساساً حق نداشتند مرا نصب یا عزل نمایند... اگر بناست مجتهد از طرف ائمه (علیهم السلام) منصوب باشد، چنان‌که آقایان می‌گویند، رهبر هم حق ندارد مجتهدی را عزل یا او را به رهبری نصب کند. من از طرف امام منصوب نبودم تا ایشان بخواهند مرا عزل کنند، یک مجتهد، یک مجتهد دیگر را نمی‌تواند عزل کند، چون هر دو از نظر مشروعیت در عرض هم هستند...

باید از او پرسید که اگر خبرگان حق عزل او را نداشتند چرا در توبه نامه خود، از امام خواسته است تا مجلس خبرگان را بر آن دارد که او را از سمت قائم مقامی معاف کنند؟! «از حضرت عالی تقاضا می‌کنم به مجلس خبرگان دستور دهید مصلحت آینده اسلام و انقلاب و کشور را قاطعانه در نظر بگیرند»؟!  
 (روزنامه سوم اسکان و مطالعات فرهنگی)

دو گانه گویی‌ها و ضد و نقیض‌هایی که در خاطرات منسوب به او دیده می‌شود، چه از خود او باشد و چه دیگران از زبان او بافته باشند، مصداق آشکار فسق و نفاق و ریا می‌باشد و او در برابر آن مسئول است.

او در پایان توبه نامه خود آورده است:  
 ... از همه برادران و خواهران عزیز و علاقه‌مند تقاضا می‌کنم مبدا در مورد تصمیم مقام معظم رهبری و خبرگان محترم به بهانه حمایت از من کاری انجام دهند و یا کلمه‌ای بر زبان جاری نمایند، زیرا مقام معظم رهبری و خبرگان جز خیر و

مصلحت اسلام و انقلاب را نمی‌خواهند...

اگر حضرت امام و خبرگان حق عزل او را نداشتند، چگونه او در این توبه نامه، از علاقه‌مندان خود خواسته است که در برابر «تصمیم مقام معظم رهبری و خبرگان محترم» مبنی بر عزل او از سمت قائم مقام، واکنشی از خود نشان ندهند و کلمه ناحقی بر زبان نیاورند، چون «مقام معظم رهبری و خبرگان از تصمیم خود مبنی بر عزل او از قائم مقامی «جز خیر و مصلحت اسلام و انقلاب» را نمی‌خواهند»؟!



در کتاب **خاطرات از زبان او**، نسبت‌های دروغ به امام داده شده و آن مرد خدا که حتی حاضر نبود با دشمنان کینه‌توز خود، بر خلاف صداقت و امانت برخورد کند به نارواگویی متهم گردیده است.

در خور توجه اینکه در این فراز از خاطرات منسوب به آقای منتظری، «خلط مبحث» عوام‌فریبانه‌ای صورت گرفته است که استیصال، ورشکستگی و درماندگی دست اندرکاران کتاب خاطرات را به درستی نشان می‌دهد و جز بی‌اعتباری و شرمساری بیشتر برآیندی برای آنان به همراه ندارد. در این فراز از خاطرات - که در بالا آمد - از زبان نامبرده آورده‌اند:

... اگر بناست مجتهد از طرف ائمه (علیهم السلام) منصوب باشد، چنان‌که آقایان می‌گویند، رهبر هم حق ندارد مجتهدی را عزل یا او را به رهبری نصب کند. من از طرف امام منصوب نبودم تا ایشان بخواهند مرا عزل کنند. یک مجتهد، یک مجتهد دیگر را نمی‌تواند عزل کند، چون هر دو از نظر مشروعیت در عرض هم هستند!!

در این دیدگاه چند ابهام و اشکال اساسی در خور نگرش است:

اولا باید از او پرسید که «ائمه معصومین (ع)» مجتهد را به چه منصب و مقامی منصوب می‌کنند که هیچ قدرتی را توان سلب آن نباشد؟! آن مقام و منصبی که امامان معصوم (ص) به

جناب مجتهد می‌دهند که دیگر امکان عزل و سلب آن شدنی نیست، چه مقامی می‌باشد؟ مقام کدخدایی؟! قائم مقامی؟! مطلق العنانی؟! و یا...؟

آقای منتظری از دست امامان چه سمتی را دریافت کرده است که هیچ مقامی را قدرت عزل او از آن مقام نمی‌باشد؟! آیا او به راستی بر این باور است که امامان معصوم او را به سمت قائم مقام رهبری منصوب کرده‌اند؟!!

نگارنده بر این باور بود که شماری از اهالی خوش سلیقه و خوش ذوق نجف آباد و قهدریجان بودند که با شعار «قائم مقام رهبری آیت حق منتظری» به او سمت قائم مقامی دادند، لیکن از این نظریه پردازی‌ها به دست می‌آید که او - العیاذ بالله - منصوب «ائمه (ع)» است!! و امامان معصوم او را به قائم مقام منصوب و

امام از آنجا که خود محور و خودخواه نبود، هیچ‌گاه و هرگز روی دید و دریافت خود پافشاری نمی‌کرد و نظر خود را بر نظر مردم و مسئولان نظام مقدم نمی‌داشت.

مفتخر کردند!! بنابراین بی‌جهت نیست که آقای منتظری با قسم و آیه و عجز لابه اصرار دارد و پای می‌فشارد که کسی حق عزل مرا ندارد، کسی نمی‌تواند مرا عزل کند!  
آیا به راستی چنین است؟! و منظور او از اینکه مجتهد از طرف ائمه منصوب است، سمت قائم مقامی می‌باشد؟!!

ثانیا آیا هر مجتهدی با هر رفتار و کرداری - از دید آقای منتظری - منصوب امامان است، و کسی را توان عزل او نباشد؟! حتی اگر فاسق و فاجر باشد و بر خلاف مصالح اسلام، کشور و ملت گام بردارد؟!!

ثالثا اگر بنا بر ادعای آقای منتظری یک مجتهد نمی‌تواند مجتهد دیگر را عزل کند، چگونه جامعه مدرسین که آقای منتظری نیز عضو آنان بود، آقای سید کاظم شریعتمداری را در سال ۱۳۵۹ از مرجعیت عزل کردند؟ و آقای منتظری به این عزل مهر تأیید گذاشت و هرگز نگفت

«یک مجتهد، مجتهد دیگر را نمی‌تواند عزل کند»؟!

رابعا اگر آقای منتظری بر این باور است دو نفر مجتهد «از نظر مشروعیت در عرض هم هستند» و بنابراین امام نمی‌تواند او را که به اصطلاح «در عرض امام» است! از سمت قائم مقامی عزل کند، باید دید که او چگونه در نامه خود به امام در تاریخ ۶۸/۱/۴ صریحا اعلام کرده است: «... اینجانب شرعا نظر حضرت عالی را بر نظر خود مقدم می‌داند»؟!

نیز در نامه ۶۸/۱/۷ با صراحت اعلام کرده است: «... اینک نیز خود را ملزم به اطاعت و اجرای دستورات حضرت عالی می‌دانم زیرا بقا و ثبات نظام اسلامی مرهون اطاعت از مقام معظم رهبری است...»<sup>۲</sup> نیز در بحث حکومت اسلامی اظهار داشته است: «... حکم حاکم اسلامی برای دیگر مجتهدین نیز نافذ است... و

امام در درازای زندگی خویش از ساده اندیشان و بی‌خردان زخم‌های عمیقی بر پشت داشت که هیچ‌گاه التیام نیافت. از این رو، به خبرگان رهبری اعلام کرد که آقای منتظری را به این مقام برگزینید.

روشن است که برای هیچ کس مخالفت با حجت امام (ع) جایز نیست...»<sup>۳</sup>

خامسا: او به درستی می‌داند که فقیه جامع الشرایط و ولی فقیه نه تنها می‌تواند هر مجتهدی را که سمت و مسئولیتی در یک نظام اسلامی بر دوش گرفته است از آن مسئولیت کنار بزند، بلکه اگر آن مجتهد از دستور رهبر جامع الشرایط سرپیچی کرد، می‌تواند او را حد بزند و مجازات کند.

۱. همان، ص ۶۶۰.

۲. همان، ص ۶۸۱.

۳. دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیه، ج ۲، ص ۶۰۹.

آقای منتظری نه از امام شناخت داشت و نه به ویژگی‌ها، برجستگی‌ها و به پاکی‌ها و پاکبختگی‌های او پی برده بود. بی تردید اگر نامبرده نسبت به امام معرفت داشت سر در راه منافقین و لیبرال‌های بیگانه پرست نمی‌گذاشت و تیشه به ریشه انقلاب نمی‌زد.

سادسا کسانی (چه مجتهد، یا مقلد) اگر از دستور مقام رهبری و ولی فقیه، آگاهانه سرپیچی و نافرمانی کنند، نه تنها فاسق شمرده می‌شوند، بلکه حتی اگر مجتهد و مرجع تقلید هم باشند، خود به خود از مقام مرجعیت معزول‌اند و اطاعت و پیروی مردم از آنان جایز نیست. اگر امام در جمع سران سه قوه در تاریخ ۶۸/۱/۷ آقای منتظری را فاسق و فاجر خواند، نه از باب این بود که می‌خواست حکمی را بر او بار کند و او را «تفسیق» کند، بلکه حکم خداوند را که به سبب نافرمانی او از اوامر مقام رهبری بر او

بار شده بود، بیان کرد و آن را اعلام داشت. آنگاه که آقای منتظری طی نامه‌ای از نافرمانی‌ها، خودسری‌ها و بیراهه پویی‌ها توبه کرد و نیز از مقام قائم مقامی رسماً استعفا داد و در واقع حکم عزل امام را پذیرفت، امام طبق موازین شرعی توبه او را پذیرفت و با این وجود روی آنچه که در نامه ۱/۶ آورده بود تأکید کرد:

... برای اینکه اشتباهات گذشته تکرار نگردد به شما نصیحت می‌کنم که بیت خود را از افراد ناصالح پاک نمایید و از رفت و آمد مخالفین نظام که به اسم علاقه به اسلام و جمهوری اسلامی خود را جا می‌زنند جدا جلوگیری کنید. من این تذکر را در قضیه مهدی هاشمی هم به شما دادم. من صلاح شما و انقلاب را در این می‌بینم که شما فقیهی باشید که نظام و مردم از نظرات شما استفاده کنند...

امام در نامه ۶۸/۱/۶ به او امر می‌کند: «... از آنجا که ساده لوح هستید و سریعاً تحریک

می‌شوید در هیچ کار سیاسی دخالت نکنید» و در نامه ۱/۸ این دستور را به صورت صلاحدید بیان می‌دارد: «... من صلاح شما و انقلاب را در این می‌بینم که شما فقیهی باشید که نظام و مردم از نظرات شما استفاده کنند...»

آقای منتظری نه تنها در دوران قائم مقامی امر و نهی عظمای ولایت را نادیده گرفت و بیت خود را پناهگاه منافقان، لیبرال‌ها و باند مرموز وابسته به مهدی هاشمی قاتل، قرار داد بلکه حتی در پی عزل او از قائم مقامی نیز به آنچه در توبه نامه خود آورده بود عمل نکرد و در عهد و پیمان خود با امام پایدار نماند و توبه شکنی کرد. از این رو، باید گفت آنچه را

**امام مصلحت نظام را در این می‌دید  
که رخصت ندهد حکومت فردی در  
کشور حاکم شود و هیچ‌گاه به  
مصلحت نظام نمی‌دید که نظر خود  
را بر دیگران تحمیل کند.**

که امام در نامه ۱/۶ و در جمع سران سه قوه در شب ۶۸/۱/۷ درباره آقای منتظری اعلام کرد، به قوت خود باقیست و نامه ۱/۸ امام کأن لم یکن می‌باشد، زیرا نامبرده به فرمان امام و عهد و قراری که در توبه نامه خود، با امام بسته بود پابرجا نماند و اعلام اینکه «... از آغاز مبارزه تا کنون در همه مراحل همچون سرباز فداکار و از خودگذشته و مطیع در کنار حضرت عالی و در مسیر اسلام و انقلاب بوده‌ام، اینک نیز خود را ملزم به اطاعت و اجرای دستورات حضرت عالی می‌دانم» بیش از یک ادعای واهی نبود و نه تنها به آن وعده عمل نکرد، بلکه با آهنگ تندتری به مخالف خوانی و ناروایی گویی ادامه داد و به شکل بلندگوی دشمنان اسلام درآمد و خوراک تبلیغاتی گسترده‌ای برای رادیوهای بیگانه امریکایی، بی.بی.سی و صهیونیستی و دیگر رسانه‌های جمعی بیگانگان و دشمنان دیرینه اسلام فراهم کرد. امروز نیز بر خلاف رأی و نظر مقام معظم رهبری و مصلحت اسلام، انقلاب و نظام جمهوری اسلامی به جو سازی، دروغ پراکنی و تبلیغات مسموم ادامه می‌دهد و بیت او به پایگاه عناصر وابسته به گروه‌های

نفاق، سکولار، لیبرال و دیگر مهره‌ها و چهره‌های ضد انقلاب بدل شده و نقطه امید و اتکای سازمان‌های جاسوسی قرار گرفته است.

افزون بر این دو گانه گویی‌ها و ضد و نقیض‌هایی که در خاطرات منسوب به او دیده می‌شود، چه از خود او باشد و چه دیگران از زبان او بافته باشند، مصداق آشکار فسق و نفاق و ریا می‌باشد و او در برابر آن مسئول است زیرا او عناصر بی‌بند و بار و زشت‌کرداری را در بیت خود گرد آورده و به استواری آنان کوشیده است، از این رو، در خیانت‌ها و

جنایت‌های آنان شریک است و هر مفسد و پلیدی‌هایی که آنان با بهره‌گیری از امکانات و موقعیت‌های او مرتکب شوند به پای او نیز نوشته می‌شود و او مسئول اتهامات و افتراءاتی است که در کتاب خاطرات به بزرگان دینی و پیشوایان روحانی نسبت داده شده است.

امام شیفته دموکراسی غربی نبود و از «مردم سالاری» و «حقوق بشر» نیز هیچ‌گاه دم نزد، لیکن در رفتار و کردار طبق موازین اسلامی و اصول انسانی، حقوق مردم را پاس می‌داشت و به افکار ملت و رأی اکثریت احترام می‌گذاشت و هیچ‌گاه روی دیدگاه و دریافت خود پای نمی‌فشرد و از استبداد رأی دوری می‌گزید.

در کتاب خاطرات از زبان او، نسبت‌های دروغ به امام داده شده و آن مرد خدا که حتی حاضر نبود با دشمنان کینه‌توز خود، بر خلاف صداقت و امانت برخورد کند<sup>۱</sup> به نارواگویی متهم گردیده است.

۱. در پی پذیرش آتش‌بس از جانب امام، مردم ایران به سوی جبهه جنگ شتافتند و جبهه‌ها را آکنده ساختند، فرماندهان جنگ به امام پیشنهاد دادند: اکنون که جبهه‌های جنگ از مردم آکنده شده است رخصت دهید با یک حمله برق‌آسا بخش‌هایی از خاک عراق را تصرف کنیم تا از موضع قدرت بر سر میز مذاکره با رژیم عراق بنشینیم. امام پاسخ دادند: اکنون که رسماً اعلام آتش‌بس کرده‌ایم هرگز بر خلاف آن عمل نمی‌کنیم و پیمان را نمی‌شکنیم.

چنان‌که در شماره گذشته مورد بررسی قرار گرفت، آقای منتظری به رغم اینکه امام در نامه ۶۸/۱/۶ سوگند یاد کرده است که «... با نخست وزیری بازرگان مخالفت بوده» و «به ریاست جمهوری بنی‌صدر رأی نداده» است، سفسطه می‌کند:

... در این نامه آمده است که من از اول با نخست وزیری مهندس بازرگان و رئیس جمهوری بنی‌صدر مخالف بودم. در حالی که این حرف درست نیست [!!] و امام نه تنها با آنان مخالفت نبود، بلکه از آنان حمایت هم می‌کردند...!



عموم مردم که از مسائل ریز و حساس پشت پرده آگاهی نداشتند، هیچ‌گاه آقای منتظری را به عنوان جانشین و قائم مقام امام بر نمی‌تافتند.

چنان‌که در شماره پیش پاسخ دادم که اولاً امام اعلام نکرده است که با بازرگان و بنی‌صدر مخالف بوده، بلکه با نخست وزیری و ریاست جمهوری آن دو مخالف بوده است. ثانیاً حمایت امام از آنان در دوران صدارت و ریاست آنان در واقع حمایت از آراء و اندیشه‌های مردم و

احترام به اکثریت است. امام از آنجا که

خودمحور و خودخواه نبود، هیچ‌گاه و هرگز روی دید و دریافت خود پافشاری نمی‌کرد و نظر خود را بر نظر مردم و مسئولان نظام مقدم نمی‌داشت. امام مهندس بازرگان را برای نخست وزیری دولت موقت صالح و شایسته نمی‌دید لیکن آنگاه که اکثر اعضای شورای انقلاب به نخست وزیری او نظر مثبت داشتند، امام رأی اکثریت را پذیرفت و از نظر آنان پشتیبانی کرد. امام آقای ابوالحسن بنی‌صدر را برای مقام ریاست جمهوری لایق نمی‌دید. لیکن آنگاه که اکثریت مردم به او رأی دادند، امام به نظر و رأی ملت احترام گذاشت و از رئیس جمهور منتخب مردم حمایت کرد. امام آقای منتظری را برای قائم مقامی مناسب نمی‌دید، امام در



درازای زندگی خویش از ساده اندیشان و بی‌خردان زخم‌های عمیقی بر پشت داشت که هیچ‌گاه التیام نیافت. از این رو، به خبرگان رهبری اعلام کرد که آقای منتظری را به این مقام برگزینید، لیکن آنگاه که که خبرگان بر خلاف دید او، آقای منتظری را به قائم مقامی منصوب کردند، امام به رأی و نظر آنان احترام گذاشت.

امام در نامه ۱/۶ و نیز در نامه ۶۸/۱/۸ صریحا اعلام می‌کند که با انتخاب آقای منتظری به سمت قائم مقامی مخالف بوده است. در نامه ۱/۶ با صراحت و همراه با سوگند با جلاله اعلام داشته است:

... والله قسم من از ابتدا با انتخاب شما مخالف بودم ولی در آن وقت شما را ساده لوح می‌دانستم که مدیر و مدبر نبودید ولی شخصی بودید تحصیل کرده که مفید برای حوزه‌های علمیه بودید...<sup>۱</sup>

و در نامه ۱/۸ نیز یادآور می‌شود:

... رهبری نظام جمهوری اسلامی کار مشکل و مسئولیت سنگین و خطیری است که تحملی بیش از طاقت شما می‌خواهد و به همین جهت هم شما و هم من از ابتدا با انتخاب شما مخالف بودیم و در این زمینه هر دو مثل هم فکر می‌کردیم ولی خبرگان به این نتیجه رسیده بودند و من هم نمی‌خواستم در محدوده قانونی آنها دخالت کنم...<sup>۲</sup>

ملتی که متانت، وزانت و رفتار و کردار آمیخته با شوکت و صولت امام را دیده بودند، آنگاه که رفتار و کردار ناموزون و لحن ساده‌لوحانه و حرکات شتاب‌آلود و نامتعادل آقای منتظری را می‌دیدند، یک نوع زدگی و کنش منفی نسبت به او از خود نشان می‌دادند.

۱. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۳۳۰.

۲. همان، ص ۳۳۷.

آقای منتظری - بنابر آنچه در کتاب خاطرات آمده است - به رغم اینکه نامه ۱/۸ را از امام می‌داند و در آن تردیدی نشان نمی‌دهد، با یک دنیا گستاخی و بی‌انصافی می‌کوشد که امام را به زیر سؤال ببرد و به گمان باطل بر راستی و درستی و صداقت و امانت امام آسیب برساند. بدین منظور پرسش و پاسخی چنین مطرح کرده‌اند:

س: آن وقت آیا احساس می‌شد که حضرت امام مخالفتی دارند؟

ج: من نمی‌دانم، اگر ایشان در آن وقت مخالف بودند، لازم بود همان وقت ولو با کنایه یا پیغام به من، یا دیگری و یا به خبرگان می‌فرمودند، زیرا مصلحت نظام از همه چیز مهم‌تر بود. بلکه بعضی از آقایان نقل می‌کردند پس از تعیین شما از طرف خبرگان خدمت ایشان رسیدیم و به ایشان گفتیم، ایشان خیلی خوشحال شدند...<sup>۱</sup>

شگفتی در این نیست که امام از جانب آقای منتظری و یا از زبان او به خلاف‌گویی و بی‌صداقتی متهم می‌شود، زیرا که آقای منتظری نه از امام شناخت داشت و نه به ویژگی‌ها،

برجستگی‌ها و به پاکی‌ها و

پاکبختگی‌های او پی برده بود. بی‌تردید

اگر نامبرده نسبت به امام معرفت داشت

سر در راه منافقین و لیبرال‌های بیگانه

پرست نمی‌گذاشت و تیشه به ریشه

انقلاب نمی‌زد. این‌گونه موضع‌گیری‌ها از

جانب آقای منتظری، نشان از این واقعیت

دارد که نامبرده به طور کلی از امام، راه

امام و مقام معنوی و عرفانی امام بیگانه

بوده است، چنان‌که جمعی از کوردلان،

در میان ملت ایران و جامعه روحانیت کم نبودند کسانی که به امام و انقلاب اسلامی ایمان، ارادت و وابستگی داشتند، لیکن آقای منتظری را به سبب یک سلسله موضع‌گیری‌ها، برخوردها و اندیشه‌ها به شدت رد می‌کردند و حتی از او نفرت داشتند.

۱. خاطرات، ص ۴۷۶.

سالیان درازی در کنار پیامبر اکرم (ص) بودند، لیکن کوچک‌ترین تأثیری از اخلاقیات آن حضرت کسب نکردند و جز شقاوت و رذالت بیشتر دستاوردی نداشتند، لیکن آنچه مایه شگفتی است، برخورد دوگانه آقای منتظری و موضع متفاوت و متضاد او درباره امام است. از یک سو در نامه رسمی به امام می‌نویسد: «... اینجانب شرعا نظر حضرت عالی را بر نظر خود مقدم می‌دانم...»!! «... اینک نیز خود را ملزم به اطاعت و اجرای دستورات حضرت عالی می‌دانم...»<sup>۱</sup> و از سوی دیگر گستاخانه امام را رسماً تکذیب می‌کند؟!

اگر از دید او امام بر خلاف واقع سوگند به جلاله خورده و اظهاراتی کرده است، چگونه «شرعا نظر امام را بر نظر خود مقدم می‌دانم» و «خود را ملزم به اطاعت و اجرای دستورات امام» می‌خواند؟! و اگر امام را رهبری جامع الشرایط و وارسته می‌داند چگونه به رد و تکذیب اظهارات امام می‌نشیند؟

راستی این دوگانگی و دو گونه گویی را چگونه باید تفسیر کرد؟! به نظر می‌رسد که برای

پاسخ به این پرسش به کلام مقدس

حضرت پیامبر اعظم (ص) باید رو آورد

که در آغاز این مقال به آن تبرک جستیم.

از زبان آقای منتظری آمده است: «...»

اگر ایشان در آن وقت مخالف بودند لازم

بود همان وقت ولو با کنایه یا پیغام به

من، یا دیگری و یا خیرگان می‌فرمودند!

این اظهارات اگر از آقای منتظری باشد،

باید گفت که او تهاول کرده و خود را به

نادانی زده است، چون پیام امام به

آنگاه که آقای منتظری از قائم مقامی عزل شد، دیدیم که در سطح کشور کوچک‌ترین واکنشی از سوی ملت ایران در پشتیبانی از نامبرده، پدید نیامد بلکه مردم اظهار شادمانی نیز می‌کردند و تنها عکس‌العمل از سوی شماری از اهالی نجف آباد بود.

خبرگان مبنی بر عدم تعیین نامبرده به قائم مقام رهبری موضوعی بود که در میان خواص و خودی‌ها انعکاس یافت و برای برخی از کسانی که آنچه را که امام در خشت خام می‌دید در آئینه هم نمی‌دیدند، مایه سؤال بود که چرا امام با قائم مقامی او نظر مخالف دارد و برخی نیز توجیه می‌کردند که امام از حضور مهدی هاشمی در بیت نامبرده نگران است. غافل از اینکه امام، از ساده لوحی آقای منتظری برای اسلام، انقلاب اسلامی و استقلال ایران احساس خطر می‌کرد.

آقای منتظری به منظور به زیر سؤال

از دید آقای منتظری و دست اندرکاران کتاب خاطرات، هر کدام از نامه امام که به زیان آقای منتظری و شبکه نفاق حاکم در بیت او باشد، دستخط امام نیست و «کارشناسان» بیت او کشف می‌کنند که خط حاج سید احمد آقا است!!! و هر نامه‌ای از امام که مورد پسند او و باند حاکم در بیت او باشد، بدون هیچ گونه تردیدی خط و قلم امام است!!

بردن امام می‌گوید و یا از زیان او می‌گویند: «مصلحت نظام از همه چیز مهم‌تر است!» در پاسخ باید یادآور شد که البته امام نیز به همین دلیل به عزل او از قائم مقامی دست زد و انقلاب و ایران را از ورطه سقوط نجات بخشید، لیکن از آن سو امام مصلحت نظام را در این می‌دید که رخصت ندهد حکومت فردی در کشور حاکم شود و هیچ‌گاه به مصلحت نظام نمی‌دید که نظر خود را بر دیگران تحمیل کند، از این رو، در مقابل نظر اکثریت و یا آرای ملت، اگر با رأی و نظر او تفاوت داشت، کوتاه می‌آمد و دیدگاه خود را نادیده می‌گرفت مگر در مواردی که خطر را جدی احساس می‌کرد و هر گونه کوتاهی و مسامحه را مایه آسیب جدی بر ارکان اسلام و انقلاب می‌دید که در آن صورت قاطعانه به صحنه می‌آمد و به وظیفه خود عمل می‌کرد.

آنچه که از زبان آقای منتظری آمده است که «بعضی از آقایان نقل می‌کردند پس از تعیین شما از طرف خبرگان... ایشان خوشحال شدند...!» از ادعاهای واهی و دروغی است که در

کتاب خاطرات فراوان دیده می‌شود. بی‌تردید اگر این ادعا واقعیت داشت آقای منتظری از راوی و به تعبیر خودش از «نقل‌کننده» و گوینده نام می‌آورد و گفتن ندارد که آوردن نام راوی و گوینده این خبر نیز خطر، ضرر و زبانی را نیز برای کسی به همراه نداشت! بگذریم از اینکه این روایت فرضاً اگر صحت داشته باشد با مخالف بودن امام با اصل جریان هیچ‌گونه منافاتی ندارد و بلند نظری و از خودگذشتگی امام را می‌رساند و نشان از این واقعیت دارد که امام خود را نمی‌دیده و روی رأی و نظر خود تعصب نداشته است.

امام شیفته دموکراسی غربی نبود و از «مردم سالاری» و «حقوق بشر» نیز هیچ‌گاه دم نزد، لیکن در رفتار و کردار طبق موازین اسلامی و اصول انسانی، حقوق مردم را پاس می‌داشت و به افکار ملت و رأی اکثریت احترام می‌گذاشت و هیچ‌گاه روی دیدگاه و دریافت خود پای نمی‌فشرد و از استبداد رأی دوری می‌گزید.

دست اندرکاران تدوین کتاب خاطرات منسوب به آقای منتظری برای اینکه وانمود کنند که نامبرده محبوبیت و مقبولیت عامه داشته و از جانب عموم ملت ایران مورد تأیید و پشتیبانی بوده است پرسشی را زیر عنوان «اعتراضات پنهان و آشکار مردمی» طرح کرده و چنین دروغ پراکنی کرده‌اند:

س: با وجود اینکه حضرت عالی در نامه ۶۸/۱/۷ همگان را به حفظ آرامش دعوت فرمودید، گویا در گوشه و کنار، به صورت‌های مختلف اعتراضاتی از سوی مردم انجام پذیرفت که اوج آن در نجف آباد و به صورت تظاهرات و اعتراضات خیابانی بوده است. در این زمینه اگر مناسب می‌دانید توضیحاتی بدهید...<sup>۱</sup>

چنان‌که پیشتر اشاره شد تنها کسانی که انتخاب آقای منتظری را به سمت قائم مقامی خواستار بودند، شماری از اهالی نجف آباد و حومه بودند که از روی تعصب شهروندی و ناسیونالیستی از او ستایش و پشتیبانی می‌کردند. نگارنده به یاد دارد که در پی پیروزی انقلاب

اسلامی از سال ۱۳۵۸ هر چند گاهی شماری از اهالی نجف آباد که تعدادشان از ۲۰۰، ۳۰۰ نفر تجاوز نمی‌کرد، به قم می‌آمدند و در برابر بیت آقای منتظری تجمع می‌کردند و شعار می‌دادند: قائم مقام رهبری، آیت حق منتظری.



**چگونه عقل سلیم می‌پذیرد که نامه ۱/۶ و نامه ۱/۲۶ از جانب دیگران به نام امام «جعل» شده باشد، لیکن نامه ۱/۸ که در واقع دنباله نامه ۱/۶ است از امام باشد؟! است**

دیگر مردم ایران، آنها که از اوضاع و شرایط سیاسی و مذهبی ایران آگاهی داشتند، این نکته را به درستی در می‌یافتند که مسئولان نظام جمهوری اسلامی ناگزیرند که برای روز مبادا روی آقای منتظری سرمایه‌گذاری کنند و او را به سمت قائم مقامی برگزینند. از این رو، به این انتخاب و انتصاب تن در می‌دادند و آن را بر خود هموار می‌کردند. لیکن عموم مردم که از مسائل ریز و حساس پشت پرده آگاهی نداشتند، هیچ‌گاه آقای منتظری را به عنوان جانشین و قائم مقام امام بر نمی‌تافتند. از این رو آنگاه که مجلس خبرگان او را به سمت قائم مقامی منصوب کرد، بسیاری از مردم، از این انتصاب ناخرسند بودند و او را برای این مقام نامناسب می‌دانستند، ملتی که متانت، وزانت و رفتار و کردار آمیخته با شوکت و صولت امام را دیده بودند، آنگاه که رفتار و کردار ناموزون و لحن ساده‌لوحانه و حرکات شتاب‌آلود و نامتعادل آقای منتظری را می‌دیدند، یک نوع زدگی و کنش منفی نسبت به او از خود نشان می‌دادند و گاهی نیز با صراحت زبان به انتقاد و اعتراض می‌گشودند که چرا خبرگان در میان این همه عالمان برجسته و شخصیت‌های وارسته او را به این مقام برگزیده‌اند که لحن سخن گفتن او به گونه‌ای است که مایه تمسخر و استهزای افراد ناپخته و یا مغرض قرار می‌گیرد و...

افزون بر این باید دانست که در میان ملت ایران و جامعه روحانیت کم نبودند کسانی که به امام و انقلاب اسلامی ایمان، ارادت و وابستگی داشتند، لیکن آقای منتظری را به سبب یک

سلسله موضع‌گیری‌ها، برخوردها و اندیشه‌ها به شدت رد می‌کردند و حتی از او نفرت داشتند. جریان کتاب «شهید جاوید»، جریان قتل شمس آبادی به وسیله نزدیکان و اطرافیان او، موضع‌گیری او درباره فدک و... از جریان‌هایی بود که بسیاری از مردم ایران را نسبت به او بدبین ساخته بود.

از این رو، آنگاه که آقای منتظری از

قائم مقامی عزل شد، دیدیم که در سطح کشور کوچک‌ترین واکنشی از سوی ملت ایران در پشتیبانی از نامبرده، پدید نیامد بلکه مردم اظهار شادمانی نیز می‌کردند و تنها عکس‌العمل از سوی شماری از اهالی نجف آباد بود که جمعی در پشتیبانی از او به تظاهرات دست زدند لیکن آنچه در سؤال تدوین‌کنندگان کتاب خاطرات آمده است: «... در گوشه و کنار به صورت‌های مختلف اعتراضاتی از سوی مردم انجام

آیا شبکه حاکم در بیت آقای منتظری، ملت ایران را تا این پایه خام، نادان، ساده و فرومایه پنداشته‌اند که برآند با این‌گونه دروغ بافی‌ها، خلاف‌گویی‌ها و پنهان داشتن واقعیت‌ها آنان را در تاریکی و گمراهی نگاه دارند؟! »

پذیرفت...» دروغی بیش نیست و از زمره ادعاهای واهی و خلاف واقعی است که در کتاب خاطرات منسوب به آقای منتظری فراوان دیده می‌شود.

حجت الاسلام والمسلمین شادروان حاج سید احمد خمینی (ره) در رنجامه خود، موقعیت

آقای منتظری در میان ملت ایران را در آن روز، چنین ترسیم کرده است:

امروزه افراد اهل تقلید و روحانیون، یا مقلد امام هستند و یا مقلد غیر امام هستند. آنها که مقلد دیگر مراجع بزرگوار اسلامند با بودن امام حاضر نشدند از حضرت امام تقلید کنند چه رسد به شما، از طرفی دیگر، روشن است که اگر مرجع‌شان بعد از امام فوت کند طرز تفکرشان به گونه‌ای است که جذب افرادی غیر از شما می‌شوند و اگر قبل از امام

مرجع‌شان فوت کند به عقیده من بسیاری از آنان مقلد امام نخواهند شد آن دسته هم که مقلد امام بشوند مسلماً مقلد شما نمی‌شوند. مقلدین امام بر سه گونه‌اند: یا با شما دشمنند یا با شما دوستند و یا بی‌طرفند.

آنها که مقلد امام هستند و با شما دشمنند می‌دانید تعدادشان کم نیست، مسأله شهید جاوید، مسأله فدک، مسأله مهدی هاشمی و از این قبیل مسائل که در مورد آنها حساسیت است کم نیست. و درست روی همین زمینه بود که ما اصرار داشتیم آقای شیخ نعمت‌الله نجف آبادی (مؤلف کتاب شهید جاوید) در حسینیه جنابعالی مباحثه نکند و متأسفانه شما زیر بار نمی‌رفتید حتی روحانیونی هستند که با انقلاب نه تنها میانه‌ای ندارند که مخالف هم هستند، ولی امام را قبول دارند چرا که معظم له را شخصی می‌دانند دارای ولایت ولی با شما مخالف هستند چرا که - به غلط - شما را فردی می‌دانند ضد ولایت. روحانیون اصفهان را در نظر آورید - اصفهانی که شهر شماست - ببینید چه تعداد از روحانیون سرشناسی هستند که با شما میانه خوبی ندارند و یا دشمنند. حال دشمنی بر سر چیست؟ و در شهرهای دیگر وضع چگونه است - که مسلماً بهتر از اصفهان نیست - بماند.

این افراد بعد از امام که با شما دوست نمی‌شوند، بلکه جرأت پیدا می‌کنند و نقاط ضعف شما را بزرگ می‌کنند و علناً با شما دشمنی خواهند کرد آن وقت است که می‌گویند امام با لیبرال‌ها بد بود آقای منتظری خوب، امام با منافقین بد بود آقای منتظری خوب. امام بچه‌های اطلاعات را که جانشان را کف دست‌شان گذاشته‌اند سربازان امام زمان (عج) می‌دانست، آقای منتظری آنها را از ساواکی‌های شاه بدتر می‌دانست و مدرک‌شان خط جناب عالی خواهد بود، چرا که امروز اطرافیان شما خواسته‌اند تا شما ژست آزادی‌خواهی بگیرید.

اما آنانی که مقلد امام هستند و بی‌طرفند ممکن است بعد از امام بعضی از آنان از شما تقلید کنند ولی از آنجایی که بدون انگیزه هستند علی‌الظاهر بیشتر آنها از شما تقلید نمی‌کنند. از آن گذشته، این عده اهل اینکه خود را به آب و آتش بزنند نیستند و از آنجا



که شما زمینه امام را ندارید و دشمن زیاد دارید به محض احساس خطر از شما می‌برند و روی این دسته هم نمی‌توانید سرمایه‌گذاری کنید چرا که شما اهل مبارزه‌اید و افرادی را می‌خواهید که اهل به آب و آتش زدن خود باشند و این افراد بیشتر جذب روحانیونی می‌شوند که به آنان القاء کرده‌اند که با مقداری پول باغ بهشت را می‌توان خرید. جذب آنهایی می‌شوند که به قول خودشان هم دنیا را داشته باشند هم آخرت را، جذب روحانیونی می‌شوند که در نجف و قم بر سر امام آن آوردند که شرم از بازگو کردن آن دارم، جذب کسانی می‌شوند که با کمال پیرویی و بی‌تقوایی شما را وهابی می‌دانند.

اما آن دسته از مقلدین امام که دوستدار شما نیستند، بعد از امام یا از شما تقلید می‌کنند و یا از غیر شما، و این از آنجا نشأت می‌گیرد که در زمان امام دوستی‌شان با شما یا به خاطر خدمت‌های ارزنده شما به اسلام و امام است و یا به خاطر خودتان است، دوستداران شما که روحانیون خوب و مردم و طلبه‌های مخلص انقلابند و سختی‌ها و مارات‌ها کشیده‌اند نزدیک به تمام آنان هرگز حاضر نیستند امام و اهداف امام را رها کنند و شما را بگیرند، یعنی شما را «به خاطر امام» دوست دارند. مقصودم این است که اگر روزی امام بفرمایند به شما کاری نداشته باشند این افراد دور شما نخواهند آمد، امام را رهبر انقلاب می‌دانند.

با انقلاب او بزرگ شده‌اند و ارزش‌های متعالی را در او خلاصه می‌بینند و شما را هم به خاطر اینکه در خط امام می‌باشید و امام را ترویج کرده‌اید و در راه انقلاب اسلامی امام صدمه دیده‌اید دوست دارند و اگر شما روی دوستی امام تا آخر تکیه می‌کردید آنها شما را هم قبول داشتند، چرا که شما را بعد از امام مجتهدی می‌دانند که می‌شود در کنارشان با امریکا و شوروی جنگید ولی اگر شما از امام فاصله بگیرید و حتی اگر امام روزی به شما اخم کنند آنها نیز بی‌درنگ به شما اخم می‌کنند و حاضر نیستند شما را بدون حساب امام را تحمل کنند.

اما یک دسته از مقلدین امام هستند که شما را منهای امام دوست دارند و شما را رها نمی‌کنند. خود قضاوت بفرمایید که این دسته چه تعدادی را تشکیل می‌دهند. آیا با این

دسته می‌توانید به مبارزات خود ادامه دهید یا خواه ناخواه جذب آنها می‌شوید و آنها هرگونه که مایل باشند شما را هدایت می‌کنند؟ متأسفانه شما امروز این‌گونه گشته‌اید. یعنی نه مقلدین سایر حضرات آیات، مراجع بزرگوار را دارید نه دوستان امام را که بدون امام شده‌اید، مانده‌اید تنها با تعدادی افرادی ناباب که اگر دقیق عمل نکنید رفته‌اید...<sup>۱</sup>



اگر ملت ایران تا این پایه ساده اندیش و ناآگاه بود که هر سخن یاوه و ادعای بی پایه‌ای را باور می‌کرد و به آن ترتیب اثر می‌داد، باید یاوه گویی‌ها و دروغ پردازی شاه و ساواک بر ضد امام، مردم را از امام دور می‌کرد و امام را در میان ملت ایران به زیر سؤال می‌برد.

ادعای دیگری که در کتاب خاطرات منسوب به آقای منتظری مطرح شده است «موضع‌گیری‌های نمایندگان مجلس شورای اسلامی به صورت پنهان و آشکار!» در پشتیبانی از نامبرده است!! دست اندرکاران تدوین کتاب خاطرات زیر عنوان «موضع‌گیری نمایندگان مجلس» چنین دروغ بافی کرده‌اند:

س: پس از حوادث فروردین ۱۳۶۸ ظاهراً تنش‌ها و موضع‌گیری‌هایی از سوی نمایندگان مجلس شورای اسلامی به صورت پنهان و آشکار

صورت گرفت و حتی یکی از جلسات علنی مجلس به تشنج کشیده شد و متعاقب آن بلافاصله نامه‌ای منسوب به حضرت امام خطاب به نمایندگان مجلس به تاریخ ۶۸/۱/۲۶ منتشر گردید. لطفاً بفرمایید علت اصلی این تنش‌ها چه بود و آیا اشکالات و ایراداتی که به نامه ۶۸/۱/۶ وارد است درباره این نامه هم صدق می‌کند...؟!<sup>۲</sup>

۱. رنجنامه حضرت حجت‌الاسلام والمسلین آقای حاج سید احمد خمینی به آقای منتظری، ص ۲ و ۳.

۲. همان، ص ۶۹۵.

پیش از آوردن پاسخ آقای منتظری، یک نکته بایسته یادآوری است و آن نکته این است که دست اندرکاران تنظیم کتاب خاطرات منسوب به نامبرده به رغم اینکه نام کتاب مزبور را «خاطرات» گذاشته‌اند، هیچ‌گاه در اندیشه گردآوری خاطرات او نبوده‌اند، سؤالات مطرح شده و شیوه پاسخی که آمده است نشان می‌دهد که هدف اصلی تسویه حساب‌های شخصی، انتقام‌گیری، اعمال غرض‌ها و تبرئه آقای منتظری (یا در حقیقت تبرئه بیت او) از یک سلسله زشتی‌ها، کاستی‌ها و خطاکاری‌ها می‌باشد. در پرسش‌های مطرح شده در کتاب، هیچ‌گاه سؤال نشده است که «در این موارد چه خاطراتی دارید؟» بلکه خواسته‌اند که نامبرده طبق نظر و غرض تنظیم‌کنندگان کتاب، رویدادها و جریان‌ها را تحلیل کند! در پرسش بالا سؤال این است که «علت این تنش‌ها چه بود؟» و اصولاً نامه ۶۸/۱/۲۶ امام را چگونه باید به زیر سؤال برد؟! آقای منتظری نیز در پاسخ - بنابر آنچه در کتاب یاد شده آمده است - طبق دلخواه دست اندرکاران کتاب، نامه ۶۸/۱/۲۶ امام را به اصطلاح چنین به زیر سؤال برده است:

ج: بله پس از سر و صداها در مجلس نامه‌ای به نام مرحوم امام به تاریخ فوق خطاب به نمایندگان مجلس منتشر شد ولی آقایانی که کارشناسی کرده و خط امام را با خط حاج احمد آقا مقایسه کرده‌اند اظهار می‌دارند که خط نامه، خط حاج احمد آقا می‌باشد، حالا با نظر امام بوده یا نه، العلم عندالله...

امروز ملت‌ها - به ویژه ملت ایران - با هشیاری و آگاهی سیاسی و رشد والای فکری اوضاع کشور و چهره‌های سیاسی را زیر دید دارند و با تیزبینی و ژرف نگری رفتار و گفتار مدعیان از خود راضی را مورد تجزیه و تحلیل‌های کارشناسانه قرار می‌دهند و سره را از ناسره به درستی باز می‌شناسند.

شگفت آور اینکه از دید آقای منتظری و دست اندرکاران کتاب خاطرات، هر کدام از نامه امام که به زیان آقای منتظری و شبکه نفاق حاکم در بیت او باشد، دستخط امام نیست و «کارشناسان» بیت او کشف می‌کنند که خط حاج سید احمد آقااست!!! و هر نامه‌ای از امام که مورد پسند او و باند حاکم در بیت او باشد، بدون هیچ گونه تردیدی خط و قلم امام است!! از این رو بنا بر آنچه در کتاب خاطرات سرهم‌بندی شده است نامه ۱/۶ و ۶۸/۱/۲۶ امام، از امام نیست!! و خط امام نیست! لیکن نامه ۶۸/۱/۸ دست خط امام است! در صورتی که اگر امام بنا بر ادعای آقای منتظری «... در این یکی دو سال آخر از مسائل منقطع شده بودند... و با سفارش پزشک‌ها ایشان را حتی المقدور از مسائل دور نگه می‌داشتند»!! باید او و شبکه حاکم در بیت او بپذیرند که آنچه از امام خطاب به او «در یکی دو سال آخر» نوشته شده از امام نبوده است!! نه نامه ۱/۶ و نه نامه ۱/۸ و نه نامه ۶۸/۱/۲۶. چگونه عقل سلیم می‌پذیرد که نامه ۱/۶ و نامه ۱/۲۶ از جانب دیگران به نام امام «جعل» شده باشد، لیکن نامه ۱/۸ که در واقع دنباله نامه ۱/۶ است از امام باشد؟! اگر امام تا آن پایه از مسائل منقطع شده بودند» که حتی پیامی که به نام ایشان به نمایندگان مجلس شورای اسلامی در تاریخ ۶۸/۱/۲۶ صادر و از رسانه‌ها خوانده می‌شد، خبر نداشتند، باید گفت که در حال اغماء بوده‌اند!! و در بی‌خبری مطلق به سر می‌بردند!! در این صورت باید دید که نامه ۶۸/۱/۸ را چه کسانی خطاب به آقای منتظری نوشته و از آن، چه انگیزه و اندیشه‌ای داشته‌اند؟! اگر آقای منتظری و باند حاکم در بیت او می‌خواهند چنین دروغی را جا بیندازند و به مصداق «ان الرجل لیبحر» امام را دو سال پیش از رحلت، در حال اغماء، بی‌خبری و مهجوری بنمایانند، چرا آورده‌اند:

.. این اواخر من سه چهار نامه به امام نوشتم که یکی از آنها نامه ۶۸/۱/۴ و یکی نامه پنج صفحه‌ای مورخه ۶۸/۲/۱۸ می‌باشد... و ظاهراً این نامه‌ها را به امام نداده بودند، چون در امام مسلماً اثر می‌کرد و ایشان نیز بر بسیاری از امور واقف می‌شدند...<sup>۱</sup>

و در جای دیگر از زبان او آمده است:

... بالاخره من در این رابطه نامه پنج صفحه‌ای مورخه ۶۸/۲/۱۸ را خطاب به ایشان نوشتم که ظاهراً آن را به امام ندادند و گرنه بعید بود ایشان عکس‌العملی نشان ندهند!...

ملت ایران به درستی آگاهی دارد که امام تا روزهای آخر عمر خویش اوضاع کشور و رویدادهای جهان را زیر نظر داشت و از خواست و درخواست و خشم و برداشت مردم باخبر بود.

آقای منتظری اگر اذعان دارد که امام تا این پایه هشیار، آگاه و بر اوضاع جاری کشور احاطه داشت که بنابر ادعای آقای منتظری اگر نامه‌های او به دست امام می‌رسید «مسلماً در او اثر می‌کرد» و موجب عکس‌العمل او می‌شد، چگونه می‌توان باور کرد که امام نامه ۱/۷ آقای منتظری را که در آن از دریافت نامه ۱/۶ خبر داده و استعفای خود را اعلام کرده

بخواند و در پاسخ آن در نامه ۱/۸ از استعفای نامبرده اظهار تشکر کند و اعلام دارد «... از اینکه عدم آمادگی خود را برای پست قائم مقامی رهبری اعلام کرده اید، پس از قبول، صمیمانه از شما تشکر می‌کنم...» بدون اینکه بپرسد که نامه ۱/۶ کدام است؟ حاوی چه مطالبی بوده است؟! و اصولاً چرا آقای منتظری استعفا داده و عدم آمادگی خود را برای قائم مقامی اعلام کرده است؟! راستی این روش یک بام و دو هوای «خاطره نویسان» حاکم در بیت آقای منتظری را چگونه می‌توان توجیه کرد؟

آیا شبکه حاکم در بیت آقای منتظری، ملت ایران را تا این پایه خام، نادان، ساده و فرومایه پنداشته‌اند که برآندد با این‌گونه دروغ بافی‌ها، خلاف‌گویی‌ها و پنهان داشتن واقعیت‌ها آنان را

در تاریکی و گمراهی نگاه دارند؟! و کاستی‌ها، نادرستی‌ها و خطاکاری‌های آقای منتظری و بیت او را از دید مردم امروز، نسل‌های آینده و تاریخ پوشیده دارند؟! آیا برآنند که حافظه تاریخ را مخدوش سازند؟! آیا نمی‌دانند که چراغ دروغ بی‌فروغ است و دروغ‌گو حافظه خود را از دست می‌دهد؟ اگر این واقعیت را باور ندارند، خوب است یک دور به آنچه که زیر عنوان «خاطرات فقیه عالیقدر» سرهم‌بندی

کرده‌اند گذر کنند تا دریابند که دروغ‌گو

چگونه کم حافظه می‌شود و به چه ضد و

نقیض‌ها و پراکنده گویی‌هایی دچار

می‌گردد.

اگر ملت ایران تا این پایه ساده اندیش و

ناآگاه بود که هر سخن یاوه و ادعای

بی‌پایه‌ای را باور می‌کرد و به آن ترتیب

اثر می‌داد، باید یاوه گویی‌ها و دروغ

پردازای شاه و ساواک بر ضد امام، مردم

را از امام دور می‌کرد و امام را در میان

ملت ایران به زیر سؤال می‌برد و امروز

نیز سمپاشی‌های شبانه روزی استکبار

جهانی و صهیونیسم بین‌المللی بر ضد

انقلاب اسلامی، ملت ایران را به طور کلی

ضد انقلاب می‌کرد! کاش آقای منتظری و شبکه حاکم در بیت او از سرنوشت شاه و ساواک و

یاوه گویان بین‌المللی درس می‌گرفتند و از شگرد آنان در راه رویارویی با حق و حقیقت بهره

نمی‌گرفتند و این واقعیت را به درستی در می‌یافتند که حربه دروغ و تهمت در دورانی که

ملت‌ها آگاه شده و به بلوغ سیاسی رسیده‌اند، کارایی ندارد و نمی‌تواند خادم را خائن بنمایاند.

آنگاه که شادروان حاج سید احمد

خمینی (ره) طبق سفارش پزشکان

نامه‌های تند و اهانت آمیز را چند

روزی به امام نداد، امام به زودی

دریافت که در نحوه نامه رسانی

تغییری پدید آمده است. از این رو از

حاج سید احمد آقا پرسید: «آیا

مردم یکباره همگی از همه امور

راضی و خرسند شده و دیگر نامه

انتقاد آمیز نمی‌نویسند و اعتراضی

ندارند»؟!
 

---

آن روزگاری که با پشت هم‌اندازی‌ها و دروغ‌پردازی‌ها می‌توانستند کاشانی‌ها را به زیر سؤال ببرند و خانه نشین کنند گذشت. آن قذح بشکست و آن پیمان‌ریخت. امروز ملت‌ها - به ویژه ملت ایران - با هشیاری و آگاهی سیاسی و رشد والای فکری اوضاع کشور و چهره‌های سیاسی را زیر دید دارند و با تیزبینی و ژرف‌نگری رفتار و گفتار مدعیان از خود راضی را مورد تجزیه و تحلیل‌های کارشناسانه قرار می‌دهند و سره را از ناسره به درستی باز می‌شناسند.

ملت ایران به درستی آگاهی دارد که امام تا روزهای آخر عمر خویش اوضاع کشور و رویدادهای جهان را زیر نظر داشت و از خواست و درخواست و خشم و برداشت مردم باخبر بود، مسئولان نظام به طور روزانه با امام دیدار و گفتگو داشتند و مشکلات مردم را با او در میان می‌گذاشتند و از نظریات و رهنمودهای امام آگاه می‌شدند. امام در برخی از دیدارها با مسئولان امور، خطر آقای منتظری و مشکلاتی را که او برای نظام پدید آورد است و در آینده ممکن است ایجاد کند، سخن می‌گفت و هشدار می‌داد.

نگارنده به یاد دارد که آقایان کربوبی و موسوی خوئینی‌ها در اسفند ماه ۱۳۶۷ به عنوان نمایندگان «مجمع روحانیان مبارز» با امام دیدار داشتند تا در مورد رئیس‌جمهور آینده از رهنمودهای امام بهره‌مند شوند (در مجمع بر سر کاندید کردن آقایان مهندس موسوی و هاشمی رفسنجانی اختلاف نظر بود) امام در این دیدار بحث را به آقای منتظری کشانده و خطر منافقان و عناصر لیبرال و ضد انقلابی را که در بیت او لانه کرده و یاوه‌سرایی‌های خود را از زبان او بازگو می‌کنند گوشزد کرده بود. برخی دیگر از مسئولان نظام نیز در مورد خطر آقای منتظری و بیت او مطالبی از امام شنیده بودند که در مجال دیگری به آن خواهیم پرداخت.

آقای منتظری می‌گوید یا از زبان او می‌گویند: «... با سفارش پزشک‌ها ایشان را حتی المقدور از مسائل دور نگه می‌داشتند»!! در صورتی که امام تا آن پایه هشیار بود که کنترل و دور داشتن او از مسائل جاری کشور شدنی نبود، چنان‌که پیشتر اشاره شد آنگاه که شادروان حاج سید احمد خمینی (ره) طبق سفارش پزشکان نامه‌های تند و اهانت‌آمیز را چند روزی به امام

نداد، امام به زودی دریافت که در نحوه نامه رسانی تغییری پدید آمده است. از این رو از حاج سید احمد آقا پرسید: «آیا مردم یکبارہ همگی از همه امور راضی و خرسند شده و دیگر نامه انتقاد آمیز نمی‌نویسند و اعتراضی ندارند؟! و او را ناگزیر ساخت که طبق روال گذشته همه نامه‌ها را حتی نامه‌های «مزین به فحش» را در اختیار او بگذارد. امام بولتن‌های محرمانه‌ای را که از وزارت خانه‌های مختلف و نهادهای انقلابی منتشر می‌شد و در آن بسیاری از نارسایی‌ها،

امام نه تنها به گوش کردن مذاکرات مجلس و دیگر مسائلی که از رسانه‌های داخلی پخش می‌شد اهتمام داشت، بلکه رادیوهای بیگانه و ضد انقلاب را نیز مقید بود گوش کند، حتی از استماع فحاشی‌ها و عربده کشی‌های رادیو بغداد و رادیو منافق خودداری نمی‌کرد.

گرفتاری‌ها و مشکلات مردم انعکاس می‌یافت با دقت مطالعه می‌کرد و اگر در سر موعد یکی از این بولتن‌ها به دست او نمی‌رسید، سراغ آن را می‌گرفت و پیگیری می‌کرد. افزون بر این امام مقید بود که به مذاکرات نمایندگان مجلس شورای اسلامی گوش فرا دهد و بحث‌های مطرح شده در مجلس را دقیقاً پی می‌گرفت و در جریان گفتگوها و مذاکرات مجلس قرار داشت و در آن ساعت‌هایی که مذاکرات مجلس از رادیو پخش می‌شد، امام - حتی الامکان - از دیدار با افراد خودداری می‌ورزید و رادیو را از خود دور نمی‌کرد و در خور توجه اینکه در هنگام پخش مذاکرات مجلس به هر جا که می‌رفت رادیو را با خود می‌برد، حتی در حمام و دستشویی.

امام نه تنها به گوش کردن مذاکرات مجلس و دیگر مسائلی که از رسانه‌های داخلی پخش می‌شد اهتمام داشت، بلکه رادیوهای بیگانه و ضد انقلاب را نیز مقید بود گوش کند، حتی از استماع فحاشی‌ها و عربده کشی‌های رادیو بغداد و رادیو منافق خودداری نمی‌کرد و همه آن مطالبی را که این رسانه‌های خارجی به نام مردم ایران و مشکلات این کشور انتشار می‌دادند،



پیگیری می‌کرد و گاهی در مورد صحت و سقم برخی از ادعاهای مطرح شده در رسانه‌های بیگانه تحقیق به عمل می‌آورد. مرحوم حاج سید احمد آقا برای اینکه امام برای دستیابی به فرستنده‌های مختلف بیگانه دچار مشکل نباشد و دائماً پیچ رادیو را جلو و عقب نکند، رادیویی برای امام تهیه کرده بود که هر دکمه آن به یک فرستنده اختصاص داشت. آنگاه که امام می‌خواست مثلاً بی. بی. سی یا صدای امریکا و یا فرستنده دیگری را بگیرد دکمه مخصوص آن را فشار می‌داد و از آن فرستنده‌ای که می‌خواست

کیست که نداند نویسندگان کتاب «واقعیت‌ها و قضاوت‌ها» همان عناصر بی‌سواد و فرومایه‌ای هستند که کتاب خاطرات منسوب به آقای منتظری را تنظیم و تدوین کردند و به علت نادانی و بی‌سوادی و از دست دادن حافظه! در هر دو کتاب به ضد و نقیض گویی‌هایی دچار شدند.

استفاده می‌کرد.

کانال ارتباطی امام تنها مرحوم حاج سید احمد آقا نبود، سران سه قوه به طور مستمر و منظم با امام در ارتباط بودند و در اداره امور کشور با امام مشورت می‌کردند و از رهنمودهای او بهره می‌گرفتند اعضای خبرگان، اعضای شورای نگهبان و مسئولان قضایی، امنیتی و اطلاعاتی، برخی از مقامات روحانی و شخصیت‌های وابسته به جامعه مدرسین، جامعه روحانیت و مجمع روحانیان نیز با امام در ارتباط بودند و مسائل مختلف کشور را در اختیار امام می‌گذاشتند. دوستان دیرینه امام مانند مرحوم آقای لویسانی نیز از کسانی بودند که هر گاه می‌خواستند، به حضور امام می‌رسیدند و او را در جریان امور می‌گذاشتند.

بستگان نزدیک امام مانند، دخترها، دامادها، نوه‌ها، بستگان و نزدیکان همسر امام نیز از افرادی بودند که بسیاری از رویدادها، جریان‌ها و دیدگاه‌های مردم را به امام می‌رساندند.

کسانی مانند آقایان رسولی، صانعی و توسلی نیز هر یک با جناحی از مردم، شخصیت‌ها و گروه‌ها در ارتباط بودند و روزانه به صورت مرتب با امام دیدار داشتند نظرات دیگران را برای امام بازگو می‌ساختند.

آیا در چنین شرایطی می‌توان تصور کرد که امام «در این یکی دو سال آخر از مسائل منقطع شده بود... و با سفارش پزشک‌ها ایشان را حتی المقدور از مسائل دور نگه می‌داشتند»؟! البته کسانی که عنان اختیار خود را به دست منافقان، لیبرال‌ها، باند مهدی هاشمی قاتل و عوامل سازمان سیا (منوچهر قربانی) بسپردند، نمی‌توانند جز این اندیشه کنند و جز نسبت‌های ناروا به امام و سمپاشی و دروغ پردازی بر ضد آن عارف سالک، نباید از آنان انتظاری داشت.

ثم کان عاقبة الذین اساءوا لسوء أن کذبوا بآیات الله

دست اندرکاران تنظیم کتاب خاطرات، به منظور به زیر سؤال بردن برخی از پیام‌ها و موضع‌گیری‌های سرنوشت ساز امام، از زبان آقای منتظری نوشته‌اند:

در کتاب واقعیت‌ها و قضاوت‌ها هم راجع به جعلی بودن و مخدوش بودن نامه‌هایی که

این اواخر به نام حضرت امام صادر شده بود، مطالب قابل توجهی آمده است!!<sup>۱</sup>

انگیزه دست اندرکاران تنظیم کتاب خاطرات از آوردن این جمله، افزون از به زیر سؤال بردن برخی از نامه‌های امام، اعتبار بخشیدن به دروغ نامه موسوم به «واقعیت‌ها و قضاوت‌ها» می‌باشد. آنها با این جمله به اصطلاح «تقریظ» و تأییدی از آقای منتظری برای کتاب یاد شده گرفته‌اند! به گمان اینکه این کتاب با تأیید نامبرده حکم «وحی منزل» را می‌یابد و دروغ پراکنی و نادرستی‌های آن از دید مردم راست و درست جلوه می‌کند! غافل از اینکه ضد و نقیض‌هایی که در آن کتاب آمده است، بزرگ‌ترین گواه بر بی‌اعتباری و نادرستی آن می‌باشد، چنان‌که همین چند گونه گویی‌ها در کتاب خاطرات نیز بی‌اعتباری آن را به نمایش گذاشت و آن را در حد یک دروغ نامه بی‌ارزش ساخت.

کیست که نداند نویسندگان کتاب «واقعیت‌ها و قضاوت‌ها» همان عناصر بی‌سواد و فرومایه‌ای هستند که کتاب خاطرات منسوب به آقای منتظری را تنظیم و تدوین کردند و به علت نادانی و بی‌سوادی و از دست دادن حافظه! در هر دو کتاب به ضد و نقیض گویی‌هایی دچار شدند و «عرض خود برده و زحمت ما داشته‌اند!» از زبان آقای منتظری آورده‌اند که در آن کتاب «راجع به جعلی بودن و مخدوش بودن نامه‌هایی که این اواخر به نام حضرت امام صادر شده بود، مطالب قابل توجهی آمده است»!! اما با مراجعه به آن کتاب می‌بینیم که جز گمانه‌زنی و پنداربافی نه تنها «مطالب قابل توجهی» حتی نکته در خور ارائه‌ای در آن نیامده است.

در آن کتاب با تمسک به وصیتنامه سیاسی - الهی امام که در آن آمده است:

... آنچه به من نسبت داده شد یا می‌شود مورد تصدیق من نیست، مگر آنکه صدای من یا خط و امضای من باشد، یا تصدیق کارشناسان، یا در سیمای جمهوری اسلامی چیزی گفته باشم...

آورده‌اند:

با توجه به وصایای فوق، نامه‌هایی که در اواخر عمر شریف حضرت امام به نام ایشان منتشر شده است به دستخط حاج سید احمد خمینی بیشتر شباهت دارد تا به دستخط حضرت امام...<sup>۱</sup>

نویسندگان این کتاب برای اثبات این گمانه زنی خود چنین استدلال کرده‌اند:

الف: با توجه به حال وخیم امام، دستخط ایشان در این اواخر عمر لرزش آشکاری داشت برای نمونه غزلی را که حدود سه ماه قبل از فوت نوشته است به همراه دستخط و آنها را با دستخط ۱۳۶۸/۱/۲۶ از نظر ظاهری مقایسه کرده‌ایم...

ب: امام عمدتا «ه» را به صورت ویرگولی می‌نوشت و احمد آقا دو چشم... امام عمدتا سرکج کلامات را با فاصله می‌گذارد... امام عمدتا در نحوه نگارش «است» الف را زیر »

۱. واقعیت‌ها و قضاوت‌ها، بی‌تا، بی‌نا، ص ۹۵.

ت» قرار می‌دهد ولی احمد آقا «الف» را زیر «س» می‌گذارد...<sup>۱</sup>

در پاسخ این دید کارشناسی!! یادآوری نکاتی بایسته است:

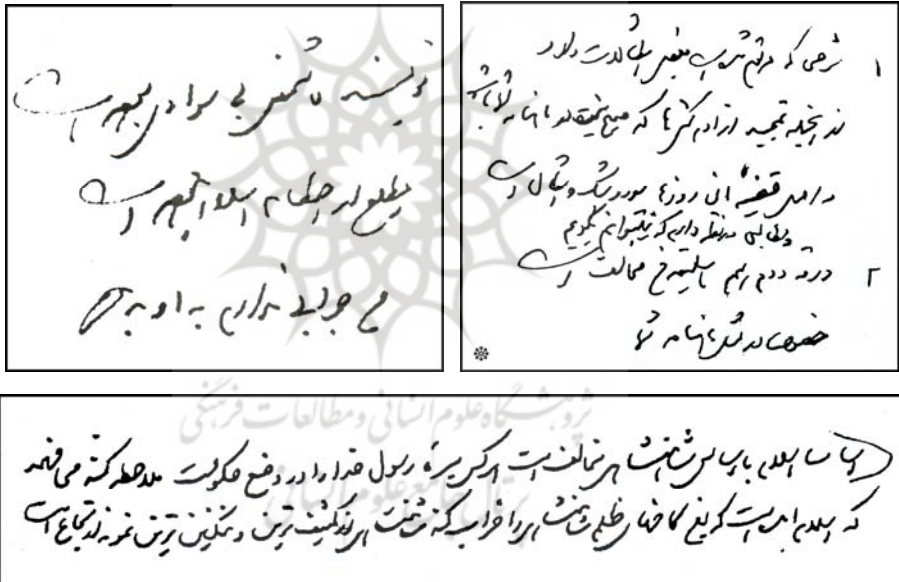
۱. عبارت «حال وخیم امام» گویا برای این منظور است که سیاست کلی شبکه حاکم در بیت آقای منتظری را به خواننده القاء کنند و استواری بخشند که «امام در این یکی دو سال آخر عمر» از خود اراده و اندیشه‌ای نداشته و دیگران از جانب او تصمیم می‌گرفتند!! در صورتی که امام تا روزی که در بیمارستان بستری شدند سر حال بودند و حوادث و مسائل جاری و امور مختلف کشور را زیر نظر داشتند و رسالت سنگین رهبری را به درستی

**بر خلاف ادعای نویسندگان «واقعیت‌ها و قضاوت‌ها» در واپسین ماه‌های زندگی امام دستخط‌هایی از او به یادگار مانده است که از نظر زیبایی، رسایی، یک نواختی و کشیدگی کاملاً موزون و آراسته است و کوچک‌ترین لرزشی در آن دیده نمی‌شود.**

انجام می‌دادند، تنها در واپسین هفته عمر امام بود که حالشان رو به وخامت نهاد و با این وجود در همان حال نیز دیدگاه‌ها و گفته‌هایی در خور توجه داشتند که در خاطرات برخی از نزدیکان و یاران امام آمده است و مجالی برای بازگو کردن دوباره آن در این بخش نباشد.

۲. ادعا کرده‌اند که «دستخط امام در این اواخر عمر لرزش آشکاری داشت» و برای اثبات این ادعا غزل «من به خال لبت‌ای دوست گرفتار شدم» را به عنوان نمونه آورده اند! باید دانست که امام اشعار خود را غالباً در حال قدم زدن می‌سرود و آن را در کنار روزنامه، یا کاغذ باطله، با عجله و در حال ایستاده یادداشت می‌کرد و این‌گونه نبود که در

نگارش آن دقت لازم به عمل آورد لیکن در نگارش نامه‌های رسمی و بااهمیت می‌بینیم که امام دقت شایانی مبذول می‌داشت و این موضوع به دوران آخر عمر امام مربوط و محدود نبود، نگارنده در دوران اقامت در نجف اشرف دستخط‌هایی از امام دارد که با شتاب و بی‌دقتی همراه است و نیز دست خط‌هایی که موزون و مرتب و زیبا نگارش شده است. این دو نمونه دستخط امام که به دهه ۵۰ در نجف اشرف مربوط می‌شود در پی آمده است:



بر خلاف ادعای نویسندگان «واقعیت‌ها و قضاوت‌ها» در واپسین ماه‌های زندگی امام دستخط‌هایی از او به یادگار مانده است که از نظر زیبایی، رسایی، یک نواختی و کشیدگی کاملاً موزون و آراسته است و کوچک‌ترین لرزشی در آن دیده نمی‌شود که نمونه‌هایی از آن در پی می‌آید:

\* در مورد برخی مقالاتی است که در ماهنامه ۱۵ خرداد در نجف اشرف به چاپ می‌رسید و مقاله‌ها پیش از چاپ در ماهنامه به نزد امام برده می‌شد و نظریات امام مورد بهره‌برداری قرار می‌گرفت. این ماهنامه از سال ۱۳۵۱ آغاز و در سال ۱۳۵۴ به وسیله عوامل صدام توقیف شد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جناب محمد اسد سلام، در خاتمه این رساله را به انقلب فرهنگ دست افشانه  
 نام جناب محمد اسد سلام در سید حمید روحانی حفظ اوقات علامه آمانیه دین بواجرام

انقلاب بیطیبه باعث تعجب و تاسف است که نظام آموزشی کشور اسلامی ایران

نسبتی به رجم بهیانه رجم احمیه دهد که حتی کسر در بیان سوانح هند اسلامی

در باره ایشان نبرد دهد. کسر در حدیث میرزا تقی میر از آیتان بهیانه در جلد

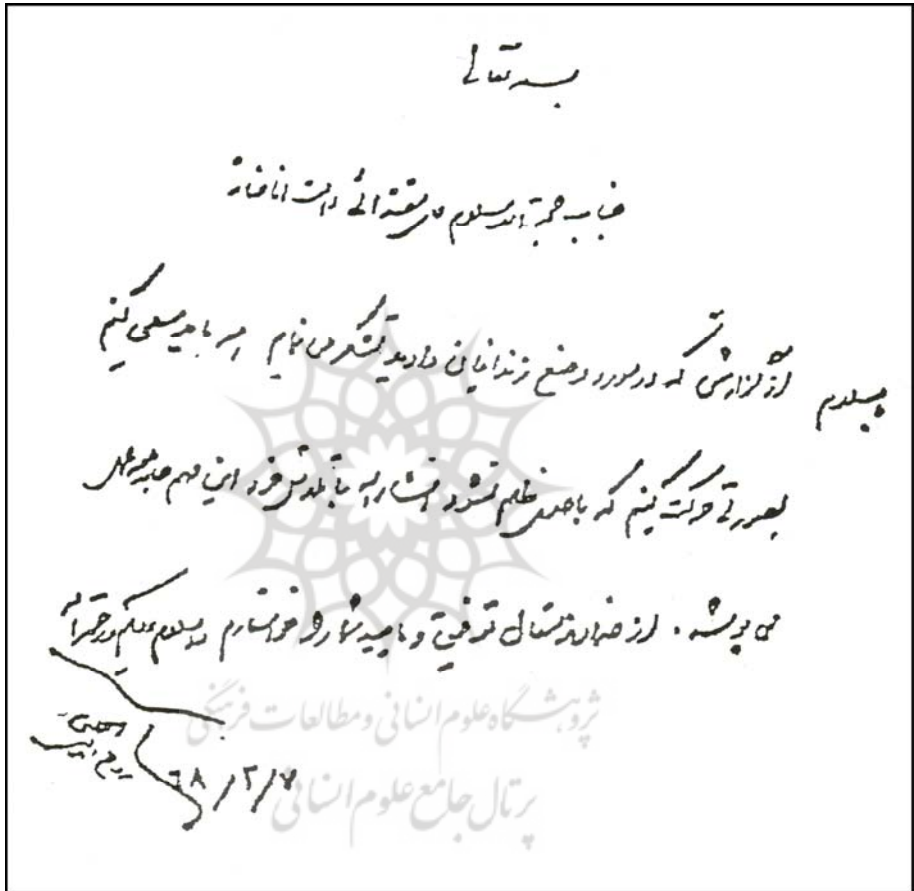
دستور بهیانه و طباطبائی مردم را در پناه بردن به بغارت یک دولت بگانه زد

میکنند از حضرت که کسوز اسد و انقلب حسنه آید، میخواند کسوز بواجرام

باین امور لذت تا در تمام اینگونه موارد شما را در جریان بگذارد.

سایر موارد نامه در روحانی هم مورد ملاحظه است گزارش کار را با بنام جناب

بهرمید و بسلام علیهم السلام ۱۳۷۱/۱۲/۶  
 روحانی



۳. ادعا کرده‌اند که امام در نوشته‌هایشان حرف «ه» به شکل «ویرگول» می‌نوشتند و در کلمه «است» امام «الف» را زیر «ت» می‌گذاشتند، لیکن با نگاهی به دستخط‌های امام می‌بینیم که امام در رسم الخط هم «ه» را به شکل دو چشم به کار برده‌اند و هم به صورت ویرگولی و نیز کلمه «است» در رسم الخط امام به چند شکل آمده است:

الف زیر «س» نوشته شده است.

الف زیر «ت» آمده است.

الف پیش از «ت» آمده است.

الف میان «س» و «ت» آمده است.

چند نمونه از دستخطهای امام برای اثبات این واقعیت در پی می آید:

در نامه امام به شورای نگهبان که در سال ۱۳۶۳ نوشته شده است می بینیم که امام در

مواردی «هـ» را به به شکل دو چشم آورده است:

حضرات فقیه محترم شورای نگهبان جهت امانت تمام  
 باسلام و درود عرض می‌نمایم که تالیف کتاب «میرزا محمد باقر»  
 (که در این کتاب در باب اول در مورد حضرت امام رضا علیه السلام  
 مذکور است) در مورد حضرت امام رضا علیه السلام  
 که با ذرات مختلف مذکور است این که در مورد حضرت امام رضا علیه السلام  
 می‌بینیم نسبت ضادم و این را که نمی‌توانیم که آنرا  
 که حضرت امام رضا علیه السلام است این که می‌توانیم که آنرا  
 قریح دارد چونان آنقدر که تمام ما را که می‌توانیم که آنرا  
 راه درستی را یافته است یا کسی که در مورد حضرت امام رضا علیه السلام  
 افراد نیست بحث بر سر راه گناه که در حق است همه باید توجه کنیم که آنست  
 لغزان بهتری پر خاسته که تا این رسد حاضر است پیش رود سرزنش نشود. شما گویند آنها باید بگویند و ما با این همه  
 جواب آنها را می‌گوییم (هم) آنها که شما بگویند نیست مقدس سر از نگهبان ما ندارند. شما در کتاب گفته‌اید که باید بیض از سینه  
 را با بکت و دو زانت چیز صحرانیه حرام است راجع کنید که گفته‌اید که قره مجید که از این همه چیزشان را نام بردند  
 من به شما آنگاه می‌توانم که در این کتاب نگاه کنید که گفته‌اید که ما را می‌بینیم که در (هم)



خدمت محمد رسول گویان مسلمان معتمد اندیا، امریکا و کانادا ایدیم آنجا  
 رہنا نہ سنا کہ کین باز گویش برخی رنجها و مصیبت از کثرت ملت اسلام و جامعہ روحانیست و در اکثر  
 حضرت سید مرتضیٰ و گوشتها برعکس آنان در راه دفاع از اسلام و فراموش آن مجید و ظهور عقیده  
 امیر داور است. اینجاست این تبعیض گاه تا فرقی بین مسلم و کافر و در میان مسلمان برده و سلف  
 که با نیت شرف و فطرت مطالعات و تحقیقات وسیع و در پی راه بر زمین مسافت اضافی از آن و با برآوردن  
 آغاز نمایند، اسلام و همی را مسلمانند و شناسانند، ملت اسلام را پیدا در آنگاه چشمه، ساین اسلام سیرت  
 و اولیاد او را از اسلام سفتا اصل معاد و حکومتها شایب و جانور و لها رست ساین اسلام که از  
 تلویر زینا، راد بر ما و در از آنجا تا مجور مردم میده بیند. آنان رسانند و بر ساینها نماند. این اسلامی و در  
 دست ساین زمان دم نزنند و کفر با اصطلاح و خدمت اسلامی تشکیل میده بوند، اسلام چشمه و در چشمه ساین  
 امر و عبادت سیانند که در برابر آن و این معتمد ساین بزرگ اسلام دست ساین و کذا می بیند که ساین را در  
 که قرآن را با لور سینه مکرده و اظہار میده کنند که این قرآن در میان مسلمین کفر با قرآن است که ساین قرآن است  
 اگر آن چنین اسلام و امام اسلامی شناسانند، ملت اسلام را سینه سازند تا قرآن کیم را در لور زمانه ساین  
 از بین مینند. تاراه ما بر سینه و افزای سیم و عقاید سینه فرود برآوردند. چنانکه کرانه اسلام سینه  
 اگر ملت اسلام میدارند و در بطاعت خود اگامه گردانند، اگر علماء اسلام ساین بر لور سینه مکنند و ساین سینه، اگر اسلام سینه  
 عامر و دست و حرکت کفر سینه و عقاید ساینگان است و فاضل سیدت و سلال طر اسلام کوشور اسلام سینه  
 برت عوام را با در اعانت سینه سینه روز بر پرده سینه استوار و سینه بمانند و سینه سینه و سینه در میان  
 افزونه گردد، روز سینه از سینه بار سینه برار جامعہ اسلامی در پیش است و سینه و بر لور سینه از سینه سینه  
 و احکام قرآن سیانند، جلالت علمی و عقیدان و سینه قرآن اسلام و سینه و کاران بین الله علیه قرآن مجید و حکام  
 و امامی سینه اسلام از هر سینه ت اراده دارد و بسیار از دولت سینه و اسلام بر لور خود بافتن، یا بافتن  
 سینه سینه از سینه و عقیدان آنان سیانند چه آنها سینه دم از اسلام زده کفر با اصطلاح اسلام سینه میده  
 و چه آنها سینه کفر و اسلامی العادنه سینه کرده اسلام را از سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه  
 و آن اوج و عقاید سینه و سینه در سینه اسلام است که سینه سینه این اوضاع کتب با رعایت اسلامی اندیاید  
 اگر سینه بر جان و مال و سینه سینه از اسلام سینه است. سیدت و سینه استوار در دین اسلام سینه  
 سینه محفوظ بماند، بر نامه توسط طبیان و در بران کسین سینه سینه و کسینه و اسلام بر لور اوج و در آید و



ملت اسلام و دولتانش را کشور اسلامی به سبب خوار و ذلیل و اسیریت تجاوزکاران بین المللی کرده است مگر در چشم کمک  
 با استعمارگران جنایت جسته و بسته نباشند و در استقلال، آزادی، آسایش و امنیت نیستند. و در این میان  
 از همه افسوسناکتر وضع ایران است که در آن نامردیت وارد، با جاپه فران، نظامی اسلام، با اسم سابق  
 سازمان اوقاف و بنیادین فریبند و دیگر یک نام اسلام را بر سر کن سازد، ملت اسلام را اسیر از اسیریت  
 اسارت بسته، مسجد و مزارع یا مزارع اسلام را بصورت سگانه تسلیمات و در بار چند آید هم خود را آورد و بر این  
 این ملت را در شوم تکلیف مساعدت و وفای نامار خود فروخته و در سرپرده نیاز کامل دارد و با همکاری آنان مجبور  
 مساجد دیگر محافل اسلامی را تصرف کند، هر آس بند نیستی را تحت نظارت و مراقبت خود در آورد و بکون اسارت  
 اکنون بر سر تصرف کرده مسلمان و مردان روشن ضمیر را مجبور کند با کوشش همه جانبه و از راه ممکن اسلام  
 و مجبوران اسلامی و مسئولین را خطیر و سنگین، علماء اسلام را محنت آسراسته تا مردم نگاه نشوند  
 و آن دست از روحانی نامار محرف را که مستقیم و غیر مستقیم در خدمت رژیم جبار قرار گرفته اند خط نماند  
 اگر ملت اسلام بیایند نوزاد قرآن و اوقات کرده و محافظت سنگین علماء و مسئولین اسلام نگاه نمود و نگاه  
 و آخوندان و دربار در میان اصناف سفاک فراموشند و اگر همین سفاک و روحانی نامار به حقیقت در  
 جاهد سفاک می شود مانند مردم را بغیر چند دستکار جبار هیچگاه موفق با جوارفت از مردم استعمارگران  
 ما پیش از هر کار لازم است تکلیف خود را با روحانی نامار که امروز از خطرناکترین دشمنان اسلام و مسلمانی  
 هستند و بدست آنها نرفته اند مردم و عثمان و بر سر اسلام و دست نشانگان استعمار پیاده و اولاد  
 دوزخ سازیم و دست آنان را از حوزه امر عظیم، مساجد و محافل اسلامی کوتاه کنیم تا بتوانیم دست تجاوزکار  
 استعمار و مخالفین اسلام را از حرم اسلام و قرآن کریم قطع کرده از استقلال و حیثیت کشور اسلامی  
 و ملت اسلام دفاع نماییم. امید است که علماء و اعلام و مراجع بزرگ اسلام از حیثیت خود آگاه  
 و حال استعمارگر و امر عظیم و حامد روحانیت جلوسر بیمل آیدند و ایاد مخالفین را که در سنگ  
 روحانیت قرار دارند و اسلام و روحانیت را بسقوط و انحطاط تهدید میکنند طرد و دروازه  
 و امان ندهند که مستی فریب خورده و دنیا طلب استقلال از اسلام را بر سر خود  
 و از نظر مخالفین اسلام و مزدوران استعمار قرار دهند. از خداوند متعال توفیقات و برکت  
 عمود دشمنان مسلمان را در خدمت باسلام و مسلمین خوارانم. و اللهم صل علیهم و آلهم و سلم و رحمة بر همه

در خور توجه اینکه نامه ۱/۸ امام نیز که مورد تأیید آقای منتظری و شبکه حاکم در بیت او می‌باشد در رسم الخط «ه» به هر دو شکل (به شکل ویرگولی و به شکل دو چشم) آمده است:

بسم الله الرحمن الرحیم

جنب جبرئیل علیه السلام منظر است لغایت

بسم و انظر رفعتی بارش **ه** نظر که زنت بر جبرئیل مسموم که نظر در زنت مبین و غیر است  
 که تکریر می‌شود طاقت شما می‌آید و همین جهت **ه** ملامت می‌نماید از آنجا که شما خائف بودید و ساین زینت بر دست  
**ه** هم نظر می‌کند و در بر کون این خبر رسیده بزرگوارانم از مقام که مسموم تا نزد آنها دعوت کند. لذا کسی هم آمد که  
 خدا ما را برایت نام نهادی جبرئیل علیه السلام که او را بر لاله قبله می‌داند تا بزرگوارانم هر می‌بندند تا ما هر روز در خواب  
 در آن به شایسته! صدقند ما را بر آید است لانه که در کلمه شایسته کنیم که بیت خداوندان و انصاف پاک  
 ناسی در وقت ما در خافین نظام که بسم الله بسم و جبرئیل علیه السلام خدا را بزرگوارانم به او بر می‌کنند. من این تذکره را در  
 صدور شرح بنامم. من صبر شما را خبیب ما در این موضع که تا غیر بنام که نظام در مقام نظرات تا است که  
 در غیر صدق که در بر یکجا تا تا نهایی هم و شما خبیب من مسند و جبرئیل من نام خوب صد که که در نسبت  
 در چیز استانت این که خود را بسم نشان می‌دهند. طیب خیر و مکتوم جبرئیل علیه السلام در راه بر زمین بید  
 بار هم این تفسیر ما را روشن کند که در بسم صحت نظام از صحت است که قسم بر جبرئیل است و در بسم باج این بسم  
 خبیب است که در بر است خداوند نظام را در می‌بیند و بسم صحت

۱۱/۸

در پیام تاریخی امام به گورباچف نیز می‌بینیم که امام «ه» را دو گونه (به شکل ویرگولی و

به شکل دو چشمی آورده است:

با لنادر نمی مر اسم در همی (دو چشمی) که بعضی لند جمعی یا شده دی، نشان دادید که دید آینه‌نظر کند که  
 (نرسب نمده جا سمه است) و آنگاه در همی که ایران را در آیتا بر ابر قدتها چمن که، است که در است، نمده جا است؟  
 یا در همی که طالب چهار مدیست در جهان، در خوانان لنادر نشان لند قید، در و نمده جا است نمده جا  
 است؟ آدر در همی که کسید نمده تا سر بایه مار مادی و نمده کشید؟ در استدی در استدی، در اختیار  
 در تها در قدتها قرار گیرد در بر مردم نیا کند که دین لند بیاست حد است، نمده جا سمه است. و ل  
 این دیگر، در (نرسب) و قهر نیت، بلکه در همی است که مردم ما آنگاه در (نرسب) هر یک از این نمده.  
 در خانه صریحا اعلام کنیم که جمعی استدی ایران بعضی از که در رند قدتها تین با نگاه جهان  
 اسم بر همی می‌آید خند نمده در نظام تار ابر نایم. در در هر صورت که در نمده که نمده هم حسن مجرادی  
 در در هر صورت که در نمده در نظام تار ابر نایم. در در هر صورت که در نمده که نمده هم حسن مجرادی  
 شخصی ۱۱/۱۰/۷۱  
 ج. ح. ج.

اگر کارشناسان بیت آقای منتظری روی این ادعا اصرار دارند که امام در رسم الخط «ه» را به شکل ویرگولی می‌نوشته است و الف «است» را زیر «ت» می‌گذاشته است، نه تنها نمی‌توانند نامه ۱/۸ را از امام بدانند، بلکه باید نامه امام به گورباچف، نامه امام به اعضای محترم شورای نگهبان، برخی از پیام‌های امام از نجف اشرف و نیز برخی از اشعار و سروده‌های امام را از امام ندانند زیرا در این موارد بر خلاف نظر کارشناسان بیت آقای منتظری «ه» و «است»

گاهی آن‌گونه‌ای که آنها ترسیم کرده‌اند نیامده است. اینجاست که باید گفت: فیهت الذی کفر.

۴. امام در وصیتنامه سیاسی - الهی خود امضای خود را معتبر دانسته است در صورتی که آقای منتظری و باند او نامه‌هایی را جعلی و مخدوش می‌خوانند که امضای امام پای آن قرار دارد.

۵. امام «نظر کارشناسان» را نیز برای تصدیق و تأیید نوشته‌ها و پیام‌هایی که از امام به جا مانده حجت دانسته است، در صورتی که آقای منتظری و باند او نظر همه کارشناسان متعهدی را که نامه ۱/۶ و ۱/۲۶ را دستخط امام می‌دانند و درستی آن را تأیید می‌کنند رد کرده و تنها کسانی را «کارشناس» می‌دانند که به باند مهدی قاتل و منوچهر قربانی‌فر عامل سازمان «سیا» سرسپرده می‌باشند.

۶. آقای منتظری با استناد به نظر کارشناسان!! مرموز بیت خود که در کتاب «واقعیت‌ها و قضاوت‌ها» آمده است «نامه‌هایی که این اواخر به نام امام صادر شده بود»، را، «جعلی و مخدوش» خوانده است. در صورتی که می‌بینیم نویسندگان کتاب یاد شده اولاً تنها نامه ۶۸/۱/۲۶ امام را مورد بحث قرار داده «نه همه نامه‌هایی را که این اواخر به نام امام صادر شده بود» ثانياً آنان در آن کتاب صریحاً اعلام کرده‌اند:

«نمی‌خواهیم نسبت جعل به کسی بدهیم»<sup>۱</sup> در صورتی که در کتاب خاطرات از زبان آقای منتظری از «جعلی بودن و مخدوش بودن نامه‌های امام» به شکل قاطع سخن رفته است؟! و اگر این سخن به راستی از آقای منتظری باشد، نشان دیگری بر بی‌مبالاتی و بی‌پروایی نامبرده در اظهار نظرها و خروج از مرز عدالت و تقوا می‌باشد و دیدگاه امام را درباره او به ثبوت می‌رساند.

اتکا و استناد آقای منتظری به نظر کارشناسی عناصر مرموز حاکم در بیت خود، نمونه دیگری از ساده لوحی، زودباوری، دنباله‌روی و تأثیر پذیری او از این و آن می‌باشد، چنان‌که

۱. واقعیت‌ها و قضاوت‌ها، بی‌نا، بی‌تا، ص ۹۵.

می بینید مشتی فرصت طلبان جاهل و از خدا بی خبر با تمسک به اینکه امام الف را زیر «ت» می گذاشت! یا زیر «س» و اینکه «در این اواخر عمر دستخط امام لرزش آشکاری داشت» آقای منتظری را اغفال می کنند و به دنبال خود راه می اندازند و او بدون اینکه نگاهی به نوشته ها و دستخط های امام ببیند و چگونه رسم الخط امام را با دقت و تیزبینی مورد واریسی و بررسی قرار دهد راه می افتد و گفته ها و بافته های شیادان مرموز و از خدا بی خبر را تکرار می کند و نامه ها و پیام های امام را جعلی و مخدوش می خواند و باور می کند که چون کارشناسان بیت او گفته اند «در این اواخر عمر دستخط او لرزش داشت» بنابراین هر گونه نامه و پیامی از امام در یکی دو سال آخر عمر او که با خط زیبا و شیوا نوشته شده باشد از او نیست و جعلی و مخدوش است!! تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

دست اندرکاران تنظیم خاطرات منسوب به آقای منتظری (چنان که چند صفحه پیش گذشت) پیرامون موضع گیری های پنهان و آشکار نمایندگان مجلس شورای اسلامی از او پرسیدند، که او به این پرسش آنان پاسخ روشنی نداد، از این رو، نگارنده لازم می داند برای آگاهی آن «فرمانروایان خلوت نشین»! بخش هایی از «موضع گیری های پنهان» شماری از

**اتکا و استناد آقای منتظری به نظر کارشناسی عناصر مرموز حاکم در بیت خود، نمونه دیگری از ساده لوحی، زودباوری، دنباله روی و تأثیر پذیری او از این و آن می باشد.**

نمایندگان آن روز مجلس شورای اسلامی (دوره سوم) را در پی بیابورد و دیدگاه برخی از نمایندگان ملت را درباره آقای منتظری و بیت او بازگو کند و گوشه ای از واقعیت های تاریخی را در معرض قضاوت تاریخ بگذارد تا سیه روی شود هر که در آن غش باشد.

محضر مبارک رهبر بزرگوار انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت آیت الله

العظمی امام خمینی مدظله العالی

با عرض سلام و آرزوی طول عمر توأم با پیروزی و سربلندی بیش از پیش برای آن امام بزرگوار، بر خورد قاطع، ضروری و بهنگام حضرت مستطاب عالی در رابطه با مسأله رهبری آینده گرچه از بعد عاطفی و احساسات شخصی امری سنگین و تصمیمی بس دشوار و کوبنده بود اما از بعد حفظ مصالح عالیه اسلام اقدامی لازم و غیر قابل اجتناب بود و این حقیقت را اثبات نمود که در رهبری الهی، رعایت مصلحت اسلام و مسلمین بر هر چیز دیگر تقدم دارد و هرگز روابط دوستانه چندین ساله و علاقه شدید استاد و شاگردی به یک فرد در هر سطح که باشد نمی‌تواند مانع از اجرای حق و عدالت گردد، هر چند که دشمنان شکست خورده انقلاب و بلندگوهای استکباری با ارائه تحلیل‌های غلط و بزرگ جلوه دادن این‌گونه امور سعی در مشوه نمودن اذهان عمومی و بی‌ثبات جلوه دادن اوضاع داخلی ایران را دارند، اما برای مردم ما که با مبانی اسلام و رهبری آن آشنا هستند امری عادی و پذیرفتنی است.

تاریخ پرحادثه و خطیر انقلاب اسلامی گویای این واقعیت است که تنها عامل غلبه بر مشکلات و در هم شکستن توطئه‌های پیچیده دشمنان اسلام همین اصل مهم در رهبری پیامبرگونه آن امام بزرگوار، یعنی اصل تقدم مصالح اسلام و انقلاب بر هر چیز دیگر بوده است، ایستادگی و مقاومت وصف ناپذیر آن امام در برابر رژیم وابسته و جبار ستمشاهی و تحمل شدايد و مصائب دشوار روزهای سخت مبارزه، از حبس و تبعید طولانی مدت و شهادت و شکنجه ایران گرفته تا زخم زبان و شماتت‌های زجر دهنده متحجرین و آخوندهای درباری و مقدس مآبان احمق و عافیت طلبان بی‌درد و هزاران حادثه تلخ دیگر بر همین اصل خلل ناپذیر استوار بوده است. آیا راستی اگر آگاهی، ایمان، قاطعیت و عشق بی‌چون و چرای آن امام بزرگوار به اسلام نبود، ملت ما می‌توانست از سد عظیم حکومت مقتدر و امریکایی شاه بگذرد و آیا به جز دوراندیشی و شناخت درست حوادث از سوی حضرت عالی، چه چیزی دیگر می‌توانست ترفندهای رنگارنگ امریکا و همدستان او در حفظ و نگهداری حکومت محمدرضا خانی را در لحظه‌های سرنوشت ساز و دلهره انگیز سال ۵۷ خنثی نماید...

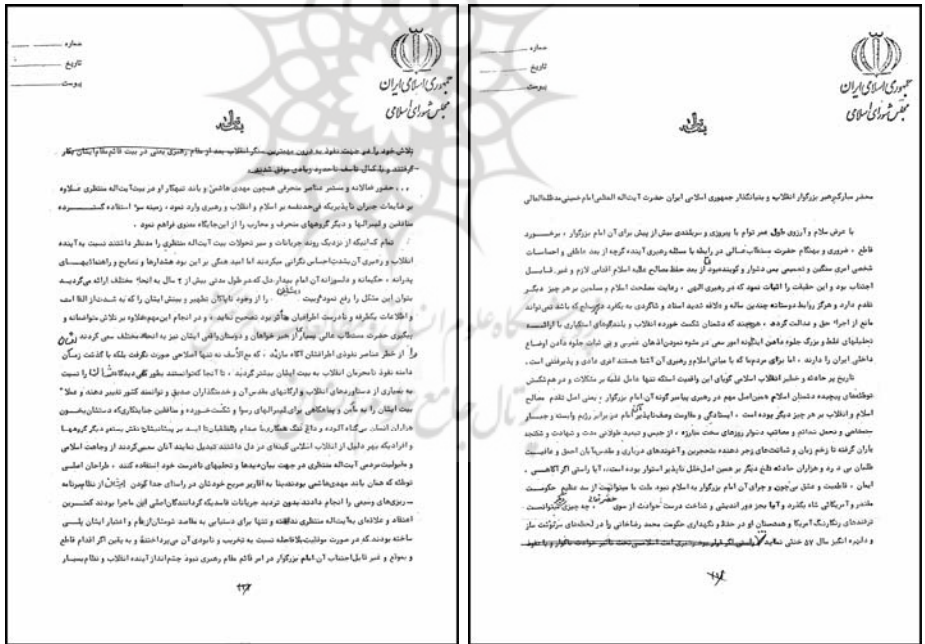
در بخش دیگری از این نامه می‌خوانیم:

... حضور فعالانه و مستمر عناصر منحرفی همچون مهدی هاشمی و باند تبهکار او در بیت آیت‌الله منتظری علاوه بر ضایعات جبران ناپذیری که فی حد نفسه بر اسلام و انقلاب و رهبری وارد نمود، زمینه سوء استفاده گسترده منافقین و لیبرال‌ها و دیگر گروه‌های منحرف و محارب را از این جایگاه معنوی فراهم نمود.

تمام کسانی که از نزدیک روند جریانات و سیر تحولات بیت آیت‌الله منتظری را مدنظر داشتند نسبت به آینده انقلاب و رهبری آن به شدت احساس نگرانی می‌کردند اما امید همگی بر این بود که هشدارها و نصایح و راهنمایی‌های پدران، حکیمان و دلسوزانه آن امام بیدار دل که در طول مدتی بیش از ۲ سال به انحاء مختلف ارائه می‌گردید بتوان این مشکل را رفع نموده و بیت ایشان را از وجود ناپاکان تطهیر و بینش ایشان را که به شدت از القائات و اطلاعات یک طرفه و نادرست اطرافیان متأثر بود تصحیح نماید و در انجام این مهم علاوه بر تلاش متواضعانه و پیگیری حضرت مستطاب عالی بسیاری از خیرخواهان و دوستان واقعی ایشان نیز به انحاء مختلف سعی کردند ایشان را از خطر عناصر نفوذی اطرافشان آگاه سازند که مع‌الأسف نه تنها اصلاحی صورت نگرفت بلکه با گذشت زمان دامنه نفوذ نامحرمان انقلاب به بیت ایشان بیشتر گردید تا آنجا که توانستند به طور کلی دیدگاه‌شان را نسبت به بسیاری از دستاوردهای انقلاب و ارگان‌های مقدس آن و خدمتگزاران صدیق و توانمند کشور تغییر دهند و عملاً بیت ایشان را به مأمن و پناهگاهی برای لیبرال‌های رسوا و شکست خورده و منافقین جنایتکاری که دستشان به خون هزاران انسان بی‌گناه آلوده و داغ ننگ همکاری با صدام و علقیان تا ابد بر پیشانی‌شان نقش بسته و دیگر گروه‌ها و افرادی که به هر دلیل از انقلاب اسلامی کینه‌ای در دل داشتند تبدیل نمایند آنان سعی کردند از جهات اسلامی و مقبولیت مردمی آیت‌الله منتظری در جهت بیان دیدها و تحلیل‌های نادرست خود استفاده کنند، طراحان اصلی توطئه که همان باند مهدی هاشمی بودند بنا به اقرار صریح خودشان در راستای جدا کردن ایشان از نظام برنامه‌ریزی‌های وسیعی را انجام



دادند بدون تردید جریان‌ات فاسدی که گردانندگان اصلی این ماجرا بودند کمترین اعتقاد و علاقه‌ای به آیت‌الله منتظری نداشتند و تنها برای دستیابی به مقاصد شوم‌شان از نام و اعتبار ایشان پلی ساخته بودند که در صورت موفقیت بلافاصله نسبت به تخریب و نابودی آن می‌پرداختند و به یقین اگر اقدام قاطع و به موقع و غیر قابل اجتناب آن امام بزرگوار در امر قائم مقام رهبری نبود چشم انداز آینده انقلاب و نظام بسیار تاریک و نگران کننده بود.

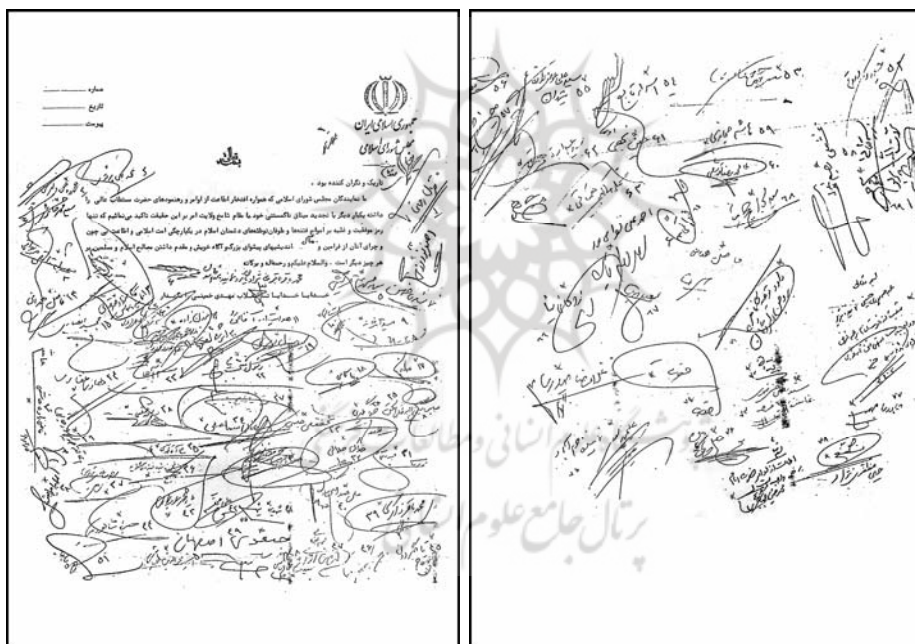


ما نمایندگان مجلس شورای اسلامی که همواره افتخار اطاعت از اوامر و رهنمودهای حضرت مستطاب عالی را داشته یکبار دیگر با تجدید میثاق ناکسستگی خود با مقام شامخ ولایت امر بر این حقیقت تأکید می‌نماییم که تنها رمز موفقیت و غلبه بر امواج فتنه‌ها و طوفان توطئه‌های دشمنان اسلام در یکپارچگی امت اسلامی و اطاعت بی‌چون

و چرای آنان از فرامین و مآل اندیشی‌های پیشوای بزرگ و آگاه خویش و مقدم داشتن مصالح اسلام و مسلمین بر هر چیز دیگر است.

والسلام علیکم و رحمت الله و برکاته

خدایا، خدایا، تا انقلاب مهدی، خمینی را نگهدار



اسامی امضاءکنندگان نامه تا آنجا که خوانده شد، در پی می‌آید:

- مهدی کروی - حسین هاشمیان - اسدالله بیات - رسول منتجب‌نیا - سید هادی خامنه‌ای
- هادی غفاری - مجید انصاری - سید حسین موسوی تبریزی - محمدعلی صدوقی -
- محمدحسین انزابی - فاضل همدانی - سید محمدعلی قریشی - حسینی المدنی - حسینی
- شاهروزی - شهیدی محلاتی - محمدباقر زاکری - جعفری اصفهانی - سهمی حصار -
- هاشم حجازی - سید سجاد جمی - روحانی‌نیا - حسین مظفری‌نژاد - محمد ابراهیم

اصغرزاده - مرتضی کتیرایی - نجفقلی حبیبی - محمدسعید تسلیمی - خانم رجایی - اسحاق جهانگیری - اشرفی اصفهانی - یدالله اسلامی - مصطفی مؤذنزاده - مجید دبستانی - عباس میرزا ابوطالبی - علی آقامحمدی - غفار اسماعیلی - هدایت‌الله آقایی - محمدعلی پرتوی - محمد اسماعیل دلبری - سید محمد حائری - عبدالله تاتلی - کریم ملک‌آسا - میرزا صدقیانی - سید رسول موسوی - اصغر نوروزی - قهرمان رحمانی - رضا بهزادیان - قاضی‌زاده هاشمی - خداکرم جلالی - حسینی برزنجی - یارمحمد عرب عامری - علی محقر - علی عبدالعلی زاده - تاج گردون - هاشم بنی هاشمی - فخرالدین هاشمی - حیدری مقدم - اسدالله تابع - سید علی عوض‌زاده - حسینعلی ضیایی - هجرتی - حسین نجفی - رحیم‌نژاد - مروت‌الله پرتو - محمدرضا توسلی - محمدقمی - علی اکبر همتایی - احمدعلی نظری‌پور - داود توحیدی - عبدالله پورحسینی - حضرتی - غلامرضا حیدری - علی محمد سوری - محمدحسین جهانگیری - جاسم جادری - محمدباقر باقری نژاد - سید عبدالواحد موسوی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی